



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خودشناسی

نویسنده:

استاد حسین انصاریان

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۱۰ خودشناسی
۱۰ مشخصات کتاب
۱۰ جلسه ۱
۱۰ خود را بشناس
۱۰ حقیقت قرب الهی
۱۰ آثار قرب در زندگی
۱۱ علاقه بی‌نهایت خداوند به بنده
۱۱ « لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ » ۴
۱۱ یکی از مقربین الهی
۱۲ معنای حقیقی زیبایی در دنیا و آخرت
۱۲ مقام و منزلت اویس قرنی
۱۳ منزلت انسان در کلام امیر المومنین علیه السلام
۱۳ درد و درمان
۱۴ انسان غلطیده در دامان دشمن
۱۴ ثمره خودشناسی
۱۵ پی نوشت ها
۱۵ جلسه ۲
۱۵ ریشه معارف
۱۵ منابع معرفت چیست؟
۱۶ رأس منابع معرفت
۱۶ تفریط در دنیا
۱۷ گریه بر بشر

- ۱۸ گریه پیامبر علیه السلام برای امتش -
- ۱۸ ارزش انسان به عقل است -
- ۱۹ شخصیت حقیقی انسان -
- ۱۹ پی نوشت ها -
- ۲۰ جلسه ۳ -
- ۲۰ بالارزش‌ترین علم -
- ۲۰ صراط مستقیم -
- ۲۱ حکومت شیطان -
- ۲۱ عاقبت شیطان پرستان -
- ۲۲ انسانِ مختار -
- ۲۳ وضوی پاکان -
- ۲۳ وضوی باطن -
- ۲۴ نماز ابراهیمی -
- ۲۵ پی نوشت ها -
- ۲۵ جلسه ۴ -
- ۲۵ سرچشمه هستی -
- ۲۶ میل به زندگی -
- ۲۶ اثر بهداشت در سلامت انسان -
- ۲۶ مرگ عقل و روح -
- ۲۷ موءمن مرگ ندارد -
- ۲۷ فعل الهی -
- ۲۸ درمان طبیب -
- ۲۸ محاکمه یوسف -
- ۲۹ پی نوشت ها -

۲۹	جلسه ۵
۲۹	شناخت خدا ، مقدمه همه علوم
۳۰	سخن گفتن اهل جهنم
۳۰	پایان جاده اهل معرفت
۳۱	آنچه گفتنش شرک است
۳۱	فلسفه ایجاد صراط مستقیم
۳۲	ساختمان بدن
۳۲	سفارش به خودسازی
۳۳	افکار جهنمی‌ها
۳۳	بیچارگی شیطان
۳۴	هادی مطلق خداست
۳۴	اعلامیه خدا
۳۴	بنیان مرصوص
۳۵	پی نوشت ها
۳۵	جلسه ۶
۳۵	توجه خداوند به زمین
۳۵	آثار زمین
۳۶	انسان مطلع الفجر عالم
۳۶	نزول پیامبر
۳۷	حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۷	رضایت ولی خدا
۳۷	برکات زمین
۳۸	معنای شکر
۳۸	معنای ناسپاسی

- ۳۸ موعمن مانند زمین است
- ۳۹ آنچه مرده را زنده می‌کند
- ۳۹ برنامه وجود انسان
- ۳۹ فرق بین زنده و مرده
- ۴۰ نوری که می‌توان با آن همه دنیا را دید
- ۴۰ پی نوشت ها
- ۴۰ جلسه ۷
- ۴۰ مزرعه دل
- ۴۰ فاصله بین دو ضد
- ۴۱ عظمت خلیفه الله
- ۴۱ قلب
- ۴۱ قلب حرم خدا است
- ۴۲ زمین مبارک
- ۴۲ قلب عرش خداست
- ۴۲ موعمن از کعبه بالاتر است
- ۴۳ جفای در حق یوسف
- ۴۳ مقامات یوسف
- ۴۴ ارزش وجود
- ۴۵ پی نوشت ها
- ۴۵ جلسه ۸
- ۴۵ جایگاه انسان
- ۴۶ مقام عصمت
- ۴۶ عقل و قلب ، بزرگ‌ترین نعمت‌ها
- ۴۶ ارزش کعبه به قلب موعمن است

شرایط ورود به حرم الهی ۴۷

شرایط حرم دل ۴۸

پی نوشت ها ۴۸

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۴۸

خودشناسی

مشخصات کتاب

وضعیت نمایه سازی: نمایه سازی قبلی شماره کتابشناسی ملی: ایرانم ۸۳-۱۴۶۹۸ سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳- عنوان و نام پدید آور: توبه [نوار بدون موسیقی] / انصاریان وضعیت نشر: [تهران]: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز فرهنگی انقلاب اسلامی، [۱۳]. مشخصات ظاهری: ۱۹ نوار کاست (۶۰ دقیقه هر کدام): مونو، با کلام توصیفگر: توبه خودشناسی اسلام

جلسه ۱

خود را بشناس

نقل می کنند که در یکی از شهرهای بزرگ کشور یونان، پیش از ظهور حضرت مسیح علیه السلام معبدی بسیار مهم برای عبادت مردم ساخته بودند که بر سر در این معبد، سنگ بزرگی را نصب کرده بودند. این سنگ را به گونه ای مایل کار گذاشته بودند که هر کس می خواهد وارد معبد شود، سنگ را ببیند. روی این سنگ، یک جمله نوشته بودند و همه هدف شان هم این بود که مردم این جمله را ببینند. البته این جمله، ریشه در تعلیمات وجود مقدس حضرت حق دارد و تاریخ بیان این جمله هم به ابتدای خلقت حضرت موسی علیه السلام برمی گردد. جمله این بود: «خود را بشناس». این جمله، یکی از زیباترین جملات تاریخ حیات انسان و از عمیق ترین جملاتی است که بشر شنیده است. تحقق این جمله، در وجود هر انسانی او را به طور قطع با سه مسأله روبه رو خواهد کرد: مسأله قرب، مسأله لقاء و مسأله رضوان البته نه به معنای بهشت، بلکه رضوانی که پروردگار بزرگ عالم، در قرآن مجید، پس از بهشت و نعمت های بهشت مطرح می کند و می فرماید: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» ۱. و خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.

حقیقت قرب الهی

مسأله قرب، در قرآن کریم مطرح است. در آن جا خداوند بعضی از بندگانش را اسم می برد، اوصاف آنان را بیان و آنان را معرفی می کند و در پایان آیه شریفه می فرماید: «وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» ۲ از بندگان مقرب من بود. این قرب هم، نه قرب مکانی است، نه قرب حسی و نه قرب مادی، بلکه حقیقت این قرب، مفهوم این آیه شریفه است: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» ۳ [به یهود و نصارا بگویند: رنگ خدا را] که اسلام است، انتخاب کنید [و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خدا است؟]

آثار قرب در زندگی

کسی که رنگ الهی بگیرد، یعنی متصف به اوصاف وجود مقدس او شود یا به تعبیر یکی از روایاتی که از قول پیغمبر نقل می کنند، متخلق به اخلاق خدا شود، موجودی شود که هم دارای صفات سلویه باشد و هم دارای صفات ثبوتیه، در حد امکانی خودش، وقتی متخلق به اخلاق خدا شود، دیگر در وجود او جولانگاهی تحت عنوان جولانگاه شیاطین درونی و برونی معنا ندارد. مشکل و مشکلات در فضای هستی او و در حریم امن وجود او معنا ندارد، تلخی مرگ معنا ندارد، رنج برزخ معنا ندارد، کسالت و ناراحتی و حسرت و ندامت و پشیمانی در محشر، معنا ندارد.

علاقه بی‌نهایت خداوند به بنده

شما دو انسان را تصور کنید که به یکدیگر علاقه پیدا می‌کنند، علاقه معنوی و روحانی، علاقه لطیف روحی، برای یکدیگر چه کار می‌کنند؟ اکنون خط این علاقه را تا آن جا بالا ببرید که به علاقه بی‌نهایت حضرت حق متصل شود یعنی به کسی که متخلق به اخلاق او شده است. خداوند خودش را دوست دارد. وقتی از عشق سخن به میان می‌آید، می‌گویند: مبدأش او است و تجلی اول آن هم درباره خودش است. خودش که خود را دوست دارد، متصف به چه اسما و صفاتی است؟ اگر همان اسما و صفات، در حدود امکانی هر انسانی، در انسان باشد، آن انسان مرکز جاذبه عشق الهی نسبت به خود می‌شود. این است معنای قرب، این قرب، قرب معنوی، روحانی، ملکوتی و قرب اسمایی و صفاتی است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید: حرکت کردن به سوی مقام قرب، از دست من بر نمی‌آید؛ زیرا این از دروغ‌های حتمی تاریخ و از دروغ‌های مسلم است. خداوند در قرآن مجید، وقتی موضوع مقربین را مطرح می‌کند برای این که به کسانی که فعلاً در دنیا هستند و زندگی می‌کنند، درس بدهد. در اواخر سوره مبارکه یوسف، وجود مقدس حضرت حق می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَبِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ» ۴

به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است. این آیه، در سوره مبارکه یوسف است. در این سوره، یعقوب علیه السلام مطرح است، یوسف علیه السلام مطرح است، حوادث روزگار مطرح است، رشد و کمال مطرح است و مجموعاً در سوره مبارکه یوسف، پروردگار بزرگ عالم، نزدیک به بیست واقعیت از مهم‌ترین واقعیات روح انسانی را مطرح می‌کند و پس از مطرح کردن آن‌ها می‌فرماید: «عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَبْصَارِ». یعنی به شما که زنده هستید، درس می‌دهم و راه را نشان می‌دهم. با متخلق شدن به اخلاق الهی یا به تعبیر علمی، با شناخت خود، مقامی را که می‌توان تحصیل کرد، مقام قرب است. نیازی هم نیست کسی که مقام قرب را تحصیل می‌کند، شهره عالم شود. آن قدر بنده مقرب در آن عالم هست که یک نفر هم در این دنیا اسم آنان را نمی‌داند؛ ولی در قیامت، وقتی چهره آنان را آشکار می‌کند، از یک سو، شادی شدیدی در وجود خود آنان آشکار می‌شود و از سوی دیگر، حسرت در وجود بینندگان آنی که به این واقعیت نگاه می‌کنند، به وجود می‌آید؛ زیرا اینان هم قدم حرکت داشتند و می‌توانستند مانند آنان قدم بردارند؛ اما حرکتی نکردند. دیدن اولیای خدا در محشر و عرضه اولیا به محشر، این دو برنامه را تحقق می‌دهد. قرآن مجید می‌گوید: برای خودشان خوشحالی عجیبی ایجاد می‌کند: «لَسِيْعِيهَا رَاضِيَةٌ» ۵. از تلاش و کوشش خود خشنودند. یا: «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» ۶. پس او در زندگی خوش و پسندیده‌ای است. برای دیگران هم حسرت سنگینی ایجاد می‌کند. در سوره فرقان می‌فرماید: فریاد مردم بلند می‌شود. البته مردمی که خود را اهل عذاب و غضب و خشم و نفرت وجود مقدس حضرت حق تعالی می‌بینند، که ای کاش ما هم راه اینان را طی کرده بودیم، رنگ اینان را گرفته بودیم و متخلق به اخلاق اینان می‌شدیم.

یکی از مقربین الهی

یکی از بندگانی که در قرآن مجید بارها از او نام برده شده است و از مقربین شمرده شده است، حضرت عیسی مسیح علیه السلام است. در این جا بیان نکته‌ای درباره بسیاری از انسان‌ها در این دنیا لازم است و آن نکته، این است که وجود مقدس عیسی مسیح علیه السلام همه عمری که در این دنیا داشت، آن گونه که نوشته‌اند، به ۳۳ سال تمام نمی‌رسید. اگر قبل از پیغمبر اسلام هم ملاک تکلیف پانزده سالگی بوده باشد، مجموع عمر تکلیفی این مرد بزرگ الهی را هجده سال باید حساب کنیم. در یک مبدأ و

منتهایی، هجده سال، بسیار کم است. زمانی بسیار کوتاه اما بهره‌گیری از این زمان، بی‌نهایت است؛ یعنی ایشان حدود زمان را با آن بهره‌گیری‌ای که از آن کرد، شکست. در مدت هجده سال، ایشان همه مقامات و منازل الهی را طی کرده است: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» ۷. [یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود، که نامش مسیح عیسی بن مریم است، مژده می‌دهد، که در دنیا و آخرت، دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است.

معنای حقیقی زیبایی در دنیا و آخرت

« وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ »؛ یعنی این پسر تو زیبای دنیا و آخرت است. زیبای دنیا و آخرت یعنی چه؟ آیا یعنی خیلی خوش هیكل است، استخوان‌بندی چهره، بسیار زیبا است؟ آیا منظور پروردگار از کلمه وجیه، جمال ظاهری است؟ حضرت حق در سوره مبارکه لقمان، از لقمان چگونه تعریف می‌کند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» ۸. این سخن بزرگی است. پیغمبر عزیز اسلام می‌فرماید: «مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» ۹. اگر کسی چهل روز، بنده واقعی شود (که البته کار ساده‌ای هم نیست) بنده واقعی و بنده خالصی که پیامبر می‌فرماید، یعنی یک خانه تکانی حسابی کند، همه بدی‌های درون و برون را دور بریزد، چشمه‌های حکمت از قلب به سوی زبانش می‌جوشد. منظور از چهل روز، این نیست که چهل روز شکم روزه باشد یا بدن در عبادت باشد، بلکه باید این چهل روز، انسان زندگی عادی خود را داشته باشد، ولی در برون و در درون، گرفتار غیر خدا نشود، یعنی هم در درون و هم در برون تقوا نگه دارد، در این صورت، چشمه‌های حکمت از قلب بر زبانش جاری می‌شود. در حالی که حضرت لقمان از آغاز خلقت، تا لحظه از دنیا رفتن، خلوص در همه زمینه‌ها، بندگی را رعایت کرد. بنابراین، چه مقدار حکمت از وجود ایشان باید جوشیده باشد؟ «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ». منظور پروردگار از کلمه «الْحِكْمَةَ» چیست؟ خداوند متعال، خود را حکیم می‌نامد: «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» ۱۰. کتاب خود، قرآن را حکیم می‌نامد: «يَسَا * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» ۱۱. لقمان را هم حکیم می‌نامد. چنین حکمتی از وجود این انسان جوشیده است. از نظر ظاهری هم این بزرگوار یک ذره جمال نداشته است؛ یعنی اگر کسی او را نمی‌شناخت و چهره‌اش را می‌دید، سرش را برمی‌گرداند. نمی‌شد ایشان را نگاه کرد از بس که زشت‌چهره بود؛ اما شما ببینید در قرآن مجید، درباره او چه می‌گوید. خودش حکیم است، قرآنش حکیم است، لقمان هم حکیم است، پیغمبر هم حکیم است: «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» ۱۲. بعضی از این‌ها عرضی است و بعضی‌ها طولی؛ مثلاً حکمت قرآن و حکمت پیغمبر در عرض هم است و هر دو، در طول حضرت حق است. لقمان در طول خدا و پیغمبر و قرآن مجید است. صفت «وجیه» که درباره عیسی بن مریم می‌فرماید، جمال و زیبایی باطن است. می‌گوید: در دنیا وجیه بود و در آخرت هم وجیه است. «وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» و سرمایه عمر او فقط هجده سال بود. امام جواد علیه السلام با چه مقدار سرمایه؟ دختر پیامبر در چند سال کسب چنین مقامی کرد که قرآن مجید مقام ایشان را کنار مقام انبیا گذاشته است؟ بنابراین، اگر کسی بگوید: من قدم حرکت ندارم، دروغ است. اگر بگوید: نمی‌گذارند، دروغ است. اگر بگوید: من قدرتش را ندارم، دروغ است.

مقام و منزلت اویس قرنی

روزی رسول گرامی اسلام فرمود: من از طرف یمن بوی خدا را استشمام می‌کنم: «لَأَشُومُ رَائِحَةَ الرَّحْمَانِ مِنْ طَرْفِ الْيَمَنِ» ۱۳. به حضرت عرض کردند: برای چه بوی رحمان از طرف یمن می‌آید؟ فرمود: این بو را از یک انسان احساس می‌کنم. گفتند: او شما را دیده است؟ فرمود: نه، تاکنون مرا ندیده است. گفتند: کجای یمن زندگی می‌کند؟ فرمود: قَرْن. گفتند: چه کاره است؟ فرمود: چیزی از خود ندارد، شترهای مردم را به صحرا می‌برد و مزد می‌گیرد. مادر علیلی هم در خانه دارد و با همان درآمدش خود و

مادرش را اداره می‌کند. آن گاه فرمود: من که او را ندیدم، او هم مرا ندیده است؛ اما بعد از مرگ من، بعضی از شما او را می‌بینید. سپس رو به امیرالمؤمنین کرد و فرمود: علی جان! وقتی او را دیدی، سه کار را انجام بده: یکی این که پالتوی تن مرا به او بده و بگو: بپوشد. دوم سلام مرا به او برسان و سوم به او بگو: ای اویس! پیغمبر از تو خواست که همه امت را تا روز قیامت دعا کنی؛ یعنی سفره‌ای پیش تو هست که اگر آن را پهن کنی، تا روز قیامت، مردم عالم و جمعیت‌ها می‌توانند از این شخصیت تو بهره‌برداری کنند. این چهره‌ها را برای چه معرفی می‌کنند؟ فقط برای این که یک مشت ساختمان‌های دروغ را خراب کنند، دروغ کسانی که می‌گویند: نمی‌توانیم، کسانی که می‌گویند: نمی‌شود و کسانی که می‌گویند: نگذاشتند. در بجزوحه حکومت‌های بسیار خطرناک، با سازمان‌های امنیت بسیار قوی و با قدرت‌های آن چنانی، که مرغ در هوا می‌زدند و ماهی دریا را کباب می‌کردند، در دربارشان مؤمن آل فرعون ساخته می‌شد و آسیه به وجود می‌آمد. در دل حکومت بنی‌عباس و در دامن قدرت آنان، که برای ریشه‌کن کردن دین، نزدیک به ششصد سال تمام، قدرت‌ها را به کار گرفته بودند، هشام بن حکم‌ها ظهور می‌کنند، ابن ابی عمیرها ظهور می‌کنند، یونس بن عبدالرحمان‌ها ظهور می‌کنند، زکریا بن آدم‌ها ظهور می‌کنند. نشان دادن این چهره‌ها برای این است که بسیاری از دروغ‌ها را نفی کنند. دروغ است اگر کسی بگوید: نمی‌توانستم، نمی‌شد، محیط اقتضا نمی‌کرد، مرا کسل و سست کرده‌اند، ناامید کرده‌اند، رنجیده کرده‌اند. همه این بهانه‌ها بی‌ارزش است. در رحمت الهی به روی همه بندگان باز است. سفره عنایت خاص او برای همه گسترده است. هر جا مذاق چشیدن عنایات و فیوضات ربانی را دارد، خود را بشناس. وقتی کسی خود را شناخت، قدم‌هایش را به سوی مقام قرب و حرکت به سوی مقام لقا تنظیم می‌کند: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» ۱۴. کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند. عمل صالح کسی انجام می‌دهد که خود را خوب شناخته است و گام‌های حرکتی خود را به سوی مقام رضوان خدا تنظیم می‌کند که این دیگر با بهشت الهی مقایسه شدنی نیست.

منزلت انسان در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین در سه بیت شعر، در مقام معرفی انسان برآمده‌اند. انسان وقتی خود را بشناسد، حاضر نمی‌شود خود را با غیر وجود مقدس حضرت حق معامله کند. امیرالمؤمنین می‌فرماید: اگر وجود انسان را در یک کفه ترازو بگذارند و همه دنیا را در یک طرف دیگر، اگر کسی راضی شود که خود را در برابر همه دنیا بدهد، به بد تجارتی دست زده است: «لَيْسَ الْمَتَجِرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنًّا» ۱۵. بدترین سوداگری اینست بهای خود را دنیا قرار دهد. قیمت شما در این عالم خدا است. کسی که خود را بشناسد، قیمت خود را بشناسد و جایگاه خود را بشناسد، خود را با هیچ چیز غیر از خدا معامله نمی‌کند. در این گونه معامله هم همواره به روی مردم باز است. امروز که حکومت اسلامی برپا است، این در، به آسانی به روی همه باز است. در زمان فرعون‌ها و نمرودها هم باز بود. حتی در دربار خود نمرود و فرعون هم در باز بود. آن جا هم اگر بشر می‌گفت: من این قدر در محاصره قدرت فرعون بودم که نمی‌توانستم متعلق به اخلاق الهی باشم، آن جا هم می‌گفتند: دروغ می‌گویی. روز عاشورا سی هزار نفر در کربلا بودند. آیا می‌توانستند از عمر سعد سرپیچی کنند یا نمی‌توانستند؟ یقیناً می‌توانستند. نمونه آن را هم پروردگار نشان داد که می‌توان سرپیچی کرد، می‌توان از دفتر اشقیاء وارد دفتر سعدا شد. این مقامات، برای همه انسان‌ها هست. هیچ انسانی نمی‌تواند به پروردگار دروغ بگوید.

درد و درمان

امیرالمؤمنین در آن شعر که منسوب به آن حضرت است می‌فرماید: من به تو دانایی و آگاهی بدهم که وجود خودت به تنهایی

مرکز همه داروهای شفابخش است: «دوائک فیک ولا تشهر». بدان که ساختمان وجودی تو، خود یک داروخانه الهی است. نگاه کنی که در این داروخانه، چه داروهایی چیده شده است: فطرت، وجدان، عقل، ذهن، قوه خیال، روح و از همه بالاتر، قلب و حالات. از جمله حالات آن، کمال‌خواهی و در کمال‌خواهی هم بی‌نهایت‌خواهی. همه داروها در وجود خود تو است: «و دَائک عَنک ولا تبصیر»؛ همه بیماری‌ها هم از خود تو است. چشمت را باز کن و با دارویی که داری، بیماری‌ها را به سرعت درمان کن. یک بیماری خطرناک، جهل است.

انسان غلطیده در دامان دشمن

قرآن مجید دشمنان انسان را که می‌شمارد، به آن‌ها حمله می‌کند؛ اما حمله خدا به انسان افتاده در دامان دشمن، شدیدتر از حمله به خود دشمن است. خدا دشمن را مقصر می‌داند؛ ولی انسان را مقصرتر می‌داند. اگر دشمن را قوی بداند، انسان را قوی‌تر می‌داند. خداوند در قرآن، دو سه کلمه درباره دشمن گفته است. یکی کلمه «رجم» است: «قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» [۱۶]. خدا [گفت: از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده شده‌ای. یکی کلمه «لعنت» است. لعنت من بر تو که خلاف حرکت می‌کنی، ساختمان‌های مرا خراب می‌کنی، بندگان مرا بنده خود می‌کنی، شهوات آنان را تحریک می‌کنی و غرایز آنان را تبدیل به شمشیری می‌کنی که آنان را از پا در آورد. یک حمله خدا، حمله با کلمه «رجم» است و یکی هم با کلمه «لعنت»؛ اما انسانهایی که خود را در اختیار دشمن گذاشته‌اند، تقصیرشان از دشمن بیش‌تر است. آنان می‌توانستند دست به دشمن ندهند، می‌توانستند دعوت دشمن را نپذیرند و هم‌رنگ دشمن نشوند؛ چون قدرت دشمن، ضعیف‌تر از قدرت انسان است. بخاطر اینکه آنچه به انسان نیرو می‌بخشد خداوند و همه انبیا و ائمه است و نیز عقل، وجدان و فطرت انسان است؛ اما دشمن جز خودش نیرویی ندارد. انسان با این نیروی عظیمی که دارد، اگر دعوت دشمن را اجابت کند و همه سرمایه‌ها را بگذارد و برود، خداوند به این انسان، حمله سنگینی می‌کند: «قُتِلَ الْأَنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» [۱۷]. مرگ بر انسان، چه کافر و ناسپاس است! مرده باد انسان به علت این راه اشتباهی که طی کرد! اما شما یک مرده باد شیطان در قرآن نمی‌بینید. صدای خدا از دست بعضی‌ها بلند شده است و مرده باد انسان گفته است. که تو ای انسان می‌توانستی دنبال شیطان نروی، اما رفتی؛ می‌توانستی فریب دشمن را نخوری، اما خوردی؛ می‌توانستی محکوم نشوی، اما شدی؛ می‌توانستی مغلوب نشوی، اما شدی؛ می‌توانستی دعوت دشمن را اجابت نکنی، اما اجابت کردی؛ می‌توانستی هم‌رنگ دشمن من نشوی، اما شدی؛ می‌توانستی متخلق به اخلاق الهی شوی، اما نشدی؛ می‌توانستی در مسیر انبیای خدا قرار بگیری، اما قرار نگرفتی.

نمره خودشناسی

کسی که خودش را بشناسد، یک پارچه شعله دین را به خود می‌زند و همه مفساد درون و برون را می‌سوزاند؛ مانند زمستان که کشت کار و زارع همه تیغ‌های زراعت را به آتش می‌دهد، همه را از دم پاک می‌کند و می‌سوزاند و صاف می‌کند و پس از این که سوزاند، زمین را برمی‌گرداند و دانه می‌کارد. شهریور و مهر هم سود بسیاری به جیب می‌زند و راحت زندگی می‌کند. اگر کسی خود را بشناسد، با آتش و حرارت دین، همه این زباله‌های درون و مفساد برون را می‌سوزاند. زمین با قدرت به سوی خورشید الهی دین برگشت داده می‌شود و دانه‌های احکام و اخلاق و عقاید در این زمین پاشیده می‌شود. آفتاب الهی هم بر این زمین می‌تابد. به قول قرآن، در سوره ابراهیم، از وجود انسان، شجره طیبه درست می‌شود. خود را بشناس! داروها در وجود خود تو است، همه بیماری‌ها هم در وجود تو است. تقصیرها را یک پارچه گردن دشمن نگذار. تو تسلیم دشمن شدی و گرنه، او قدرتی در برابر تو نداشت. او یک دعوت کرد و تو باید شیطان را مایوس می‌کردی و به درخواستهایش بی‌اعتنایی می‌نمودی. و می‌گفتی:

نمی‌آیم یا اگر دعوتش را اجابت کردی، وسط کار می‌خواستی او را رها کنی، از او می‌بریدی، قطع رابطه می‌کردی. ظاهراً امیرالمؤمنین علیه السلام این شعر را با حالت غصه و تأسف فرموده است: «أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَدِغِيٌّ». آیا گمان می‌کنی موجود کوچک هستی. «وَفِيكَ انطوى العالمُ الأكبر». عالم اکبر در تو است. «وَأَنَّ الْكِتَابَ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يَنْظُرُ الْمُنْظَرُ» ۱۸. تو کتاب پروردگاری، تو با همه وجودت خدا را باید برای دیگران آشکار کنی.

پی‌نوشت‌ها

۱. توبه (۹): ۷۲. ۲. آل عمران (۳): ۴۵. ۳. بقره (۲): ۱۳۸. ۴. یوسف (۱۲): ۱۱۱. ۵. غاشیه (۸۸): ۹. ۶. حاقه (۶۹): ۲۱. ۷. آل عمران (۳): ۴۵. ۸. لقمان (۳۱): ۱۲. ۹. بحار الأنوار: ۵۳/۳۲۶. ۱۰. بقره (۲): ۲۲۰. ۱۱. یس (۳۶): ۱-۲. ۱۲. بقره (۲): ۱۲۹. ۱۳. شفاء الصدور: ۱۴۲. ۱۴. کهف (۱۸): ۱۱۰. ۱۵. نهج البلاغه: خطبه ۳۲. ۱۶. حجر (۱۵): ۳۴. ۱۷. عبس (۸۰): ۱۷. ۱۸. تفسیر الصافی: ۱/۹۲.

جلسه ۲

ریشه معارف

از مسائل بسیار مهمی که در نبوت انبیا، امامت امامان، کتاب‌های باعظمت آسمانی، حکمت حکیمان و عرفان عارفان الهی، مسأله‌ای ریشه‌ای محسوب می‌شود و نقش کلیدی در نیل به سعادت دارد، خودشناسی و معرفت به خویشتن است. این علم، این عرفان و این معرفت، بنا به فرموده پیغمبر عظیم‌الشان اسلام، ریشه همه معارف است و دری است که به روی همه حقایق باز می‌شود. از سوی دیگر، خطرهای بسیار بزرگی متوجه انسانی است که عمری بر او بگذرد و خود و موقعیت خود را درک نکند و هویت و شخصیت خود را نشناسد. روایت بسیار مهمی از امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره نقل شده است که می‌فرماید: خروج جاهلانه انسان از دنیا، در حقیقت، حرکت او است به سوی عذاب سنگین پروردگار بزرگ عالم.

منابع معرفت چیست؟

اهمیت اصل این مسأله، مشخص است؛ اما آن چه لازم است در این باره بیان شود، این است که منابع معرفت چیست؟ به بیان ساده‌تر، اگر ما بخواهیم خود را بشناسیم، کافی است که درباره خودمان مستقلاً فکر کنیم و از این راه، خود را بشناسیم. تاریخ بشر ثابت کرده است که از این راه، هیچ کس تاکنون به همه هویت خود نرسیده است. امکان رسیدن او هم وجود ندارد؛ زیرا عقل انسان و قوه درک انسان و آن سرمایه‌ای که برای معرفت وجود دارد، مانند دیگر اعضا و جوارح انسان، محدود است و دیدگاه چشم او، دیدگاهی بسته است. اگر انسان بخواهد خود را آینه شناخت خود قرار دهد، نمی‌تواند با ملاک قرار دادن خود، خویشتن را بشناسد. تجربه تاریخی هم ثابت کرده است که این کار، تاکنون شدنی نبوده است. انسان منهای آن منابع معرفت، هویت خویش را نمی‌شناسد. ناچار مجبور است به منابع معرفت مراجعه کند و به منابعی که انسان را تا مقام قرب و لقا و رضوان خدا حرکت می‌دهد و او را به شجره طیبه تبدیل می‌کند، متصل شود: «أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَزَعُهَا فِي السَّمَاءِ * تَوْتِيًّا أَكَلَهَا كُلَّ حِينٍ» ۱. ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌اش در آسمان است. میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد. این منابع، انسان را به موجودی به تمام معنا الهی تبدیل می‌کند، به گونه‌ای که در روایات ما وارد شده است که در عین این که در زمین زندگی می‌کند، ولی کار خدایی می‌کند، در حالی که در این سیاره خاکی زندگی می‌کند، به ملکوت نور و روشنایی می‌دهد. وقتی که

عقل به عقول عالیه و به منابع الهی وصل شود ، آن چه را باید دریافت می‌کند و آن چه را باید بفهمد ، می‌فهمد و آن چه را باید بیابد ، می‌یابد .

رأس منابع معرفت

در رأس منابع معرفت ، کتاب خدا ، قرآن مجید است . برخی قرآن مجید را به آینه تشبیه کرده‌اند ، که تشبیه بسیار جالبی است . می‌گویند : قرآن مجید ، مانند یک آینه است که انسان می‌تواند خود را با همه هویتی که دارد ، در آن ببیند . وقتی انسان خود را با این آینه روبه رو می‌کند ، می‌فهمد که کیست ، همه حُسن‌ها را می‌شناسد ، همه زشتی‌های مربوط به خود را می‌شناسد ، عوامل کمال و رشد را می‌شناسد ، راه قرب و لقا و اتصال و عشق و رابطه را پیدا می‌کند به رذائل و فضائل اخلاقی آگاه می‌شود ، وجود خود را به فضائل آراسته و از رذائل اخلاقی پیراسته می‌سازد . پس از نزول قرآن مجید بود که از میان مردم جاهلی عرب ، عالی‌ترین سرمایه‌های الهی ساخته شد . کسانی ساخته شدند که پیغمبر عزیز اسلام ، به وجود آنان افتخار می‌کرد . قرآن مجید از مردم کوچه و بازار ، معلم ملائکه ساخت . شما شنیده‌اید که جبرئیل به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌گفت : ملائکه از ابوذر ، برای معرفت به خدا و رابطه با خدا درس می‌گیرند . قرآن مجید آینه‌ای است که همه هویت را نشان می‌دهد ، همه عوامل حرکت و توقف را هم نشان می‌دهد . در مرحله اول ، ارزش وجودی انسان را نشان می‌دهد ، این آیه درباره چه موجودی غیر از انسان ، در این کتاب شریف نازل شده است : « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَيْنَا وَ آدَمَ » ۲ . به یقین ، فرزندان آدم را کرامت دادیم . بدون تردید آنچه سبب کرامت بخشیدن به انسان شده است عبارت از روح الهی آنان ، نفس زکیه آنان ، مایه عالی فطری آنان ، آن سرمایه عالی عقلی آنان ، وقت‌هایی که در اختیار ایشان گذاشته است که در قرآن مجید به این وقت‌ها قسم می‌خورد و به فرستادن انبیا . شب عاشورا حضرت سید الشهداء به این مطلب اشاره فرمود : « عَلِيٌّ أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالْبُيُوتَةِ » ۳ . این مسأله کوچکی نیست که خداوند معلمانی ، مانند نوح ، ابراهیم ، اسماعیل ، یوسف ، یعقوب ، اسحاق ، اسباط ، عیسی بن مسیح و وجود مقدس پیامبر عظیم‌الشأن اسلام را برای مردم فرستاده است . و اینان منابع کمی نیستند . با اتصال انسان به این منابع ، زمینی‌ها از آسمانی‌ها برتر می‌شوند . در « اصول کافی » است که روح اعظم ، بر دختر گرامی پیغمبر اسلام نازل می‌شده است . این انسان زمینی ، برتر از موجودات آسمانی است . خداوند انسان را با سرمایه‌های ملکوتی‌ای که درون و بیرون او قرار داده ، او را گرامی داشته است . اتصال به قرآن یا نبوت یا امامت ، نعمت کوچکی نیست . در این زمینه ، هم باید قرآن مجید را خوب خواند و هم روایات و اخبار را فهمید . خداوند درباره انسان ، در قرآن می‌فرماید : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » ۴ . ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم . هم‌چنین درباره انسان می‌فرماید : « فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ » ۵ . پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است .

تفریط در دنیا

آری ، قرآن مجید آینه است و همه هویت انسان را نشان می‌دهد که انسان کیست . نبوت منبع دیگری برای نشان دادن انسان است . امامت نیز یک منبع است برای انسان . امیرالمؤمنین انسان را چنین تعریف می‌کند : « أَصْلُ الْإِنْسَانُ لُبُّهُ » ۶ . ریشه انسان ، مغز او است . فرق میان انسان و حیوان ، این است که حیوان منحصر به همان گوشت و پوست و استخوان است ؛ ولی انسان به واقعیات دیگری منحصر است . خداوند در قرآن مجید می‌فرماید : برخی انسان‌ها در روز قیامت ، می‌گویند : « ... أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ » ۷ . دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم . بسیار کشنده است برای کسانی که در روز قیامت گرفتار این درد می‌شوند . بدبخت‌ترین انسان کسی است که وارد محشر شود ، وقتی که همه پرده‌ها را بلا می‌زند و « یوم تَبْلَى السَّرَائِرُ » می‌شود ، همه واقعیات نشان داده می‌شود ، فریاد بزند : وای بر من ! تأسف و حسرت بر من ، « عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ

اللّه . این بسیار مهم است که من در دنیا برخلاف همه موجودات غیبی و برخلاف همه موجودات شهودی ، موجودی جنب الهی بودم ، همه موجودات عالم ، در نقطه بعد زندگی می کردند و من همسایه خدا و در کنار خدا بودم ، مال خدا بودم ؛ اما دچار تفریط و کوتاهی و سهل انگاری شدم. مگر دیگران مال خدا نبودند؟ دیگران ذاتا مال خدا بودند ، ولی اعتبارا خدا همه را برای انسان قرار داده بود : « هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا » ۸. او است که همه آن چه را در زمین است ، برای شما آفرید . خداوند آن‌ها را ساخت ؛ اما همه را سر سفره انسان قرار داد و به سر سفره تنعمات خویش نشانده. آن گاه می گوید : « عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ » ؛ من در دنیا دچار تفریط شدم. افراط به معنای زیاده روی و تفریط به معنای کوتاهی است. دچار تفریط شدم ، یعنی آمده‌ام که زیاد شوم ؛ ولی پس از یک عمر ماندن ، خود را کم کردم. عده‌ای آن قدر خود را کم می کنند که قرآن مجید در سوره قارعه می گوید : روز قیامت وقتی آنان را در ترازوی ارزش‌ها می گذارند ، اصلاً در خور کشیدن نیستند. شیء باید وزن داشته باشد که در مقابلش پول بدهند. کسی شیء بی وزن را نمی خرد ؛ مثلاً اگر یک پر گاه را در ترازو بگذارند و بگویند : یک تومان باید پول بدهید ، ما می گوئیم : یک ریال هم نمی ارزد. در سوره القارعه می گوید : عده‌ای را در قیامت ، در ترازو می گذارند : « وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مِرْوَ زِيَّتُهُ » ۹. و اما هر کس اعمال وزن شده‌اش سبک و بی ارزش است . اصلاً ارزش وزن کردن را ندارد. « وَنُفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ * قَالُوا يَا وَاوِلْنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَانُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ » ۱۰. و در صور دمیده شود ، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند . می گویند : ای وای بر ما! چه کسی ما را از خواب گاهمان برانگیخت ؟ این واقعی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند. اینان تفریط کار بودند و از خود کم کردند. « أَصْلُ الْإِنْسَانِ نُثَّةٌ » ریشه انسان مغز او است. مغز چیست؟ « وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » ۱۱. و از روح خود در او دمیدم . « وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا » ۱۲. و به نفس و آن که آن را درست و نیکو ساخت . « لَأَعْيَاتٍ لِأَوْلِي الْأَعْتَابِ » ۱۳. نشانه‌هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است . « لَأَعْيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » ۱۴. نشانه‌هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] است . « لَأَعْيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » ۱۵. یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند نشانه‌هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] است . این‌ها همه مغز است : « فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » ۱۶. پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور ، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست . این مغز است. آن گاه ، برخی انسان‌ها موجب پوسیده شدن مغزشان شدند. حقیقت انسان ، مغز او است. پس باید این پوست و گوشت و استخوان را به عنوان سپر حفظ آن مغز ، نگه دارد. اگر این پوست و گوشت و استخوان را زندان آن مغز قرار دهد ، مغز در این زندان می پوسد و می میرد. پیامبر مثل جالبی درباره این افراد دارند. ایشان افرادی را ، که منحرف حرکت می کنند ، به کرم ابریشم تشبیه کرده‌اند که پيله آن زندان آن است. سه ماه ، چهار ماه فقط به پيله می رسد. پس از سه ، چهار ماه ، که همه درها بسته می شوند ، داخل پيله می میرد. این بدن ، قبر و زندان نیست ، تاریک‌خانه نیست ، سپر حفظ است. علمای بزرگ علم اخلاق می گویند : حداکثر چیزی که بدن در این دنیا می خواهد ، سه چیز است : مسکن ، پوشاک و غذا. همه کسب‌ها هم برای همین سه ناحیه است. گرداندن و نگاهداری این خیمه ، مایه چندانمی خواهد ، نه مایه عمری می خواهد و نه مایه کاری. به شخصیت و به مغزت که خداوند متعال ، بدن را سپری برای حفظ آن قرار داده است ، نه زندان و قبر و پيله آن باید رسیدگی کرد .

گریه بر بشر

روزی پیامبر اسلام غصه می خورد ، به اندازه‌ای که اشک مبارکش روی چهره‌اش جاری شد. علت غصه ایشان هم این بود که چرا بیشتر مردم ، به سخنان من گوش نمی دهند. مگر من چه می گویم؟ آیا می گویم : نخورید ، نپوشید ، خانه نداشته باشید ، دنیا نداشته

باشید، کسب و صنعت نداشته باشید؟ من به مردم می‌گویم: می‌دانید من برای چه آمده‌ام؟ تابلوی آمدن من برای شما روشن است: «فَإِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» ۱۷. من خیر دنیا و آخرت را برای شما (به ارمغان) آورده‌ام. خیلی‌ها برای این بشر گریه کرده‌اند. در کتاب «وسایل الشیعه»، از امام صادق نقل است که می‌فرماید: وقتی که یک گنه‌کار، پشیمان شود و در پیشگاه خدا گریه کند و اشکش که روی صورتش جاری شود، این اشک می‌تواند دو کار انجام دهد: در دنیا رحمت الهی را بر امتی نازل کند، که در آن امت، همه‌گونه انسان بد و خوب هست. کار دیگری که می‌تواند انجام دهد، این است که شعله‌های آتش جهنم را خاموش می‌کند. این قدرت اشک یک گنه‌کار است که نمک خدا را خورده و نمکدان را شکسته است و اکنون پشیمان است. آن‌گاه اگر پیغمبر برای هدایت مردم گریه کند، این اشک از مغز برخاسته است، مغزی که انعکاس اسما و صفات است. حضرت ابراهیم هم گریه کرد. وقتی که جنگ‌جمل تمام شد، امیرالمؤمنین به سراغ کشته‌های دشمن رفت و زار زار گریه کرد، در حالی که یک انسان پیروز، بر سر کشته‌های دشمن باید کف بزند، هلله کند و جشن بگیرد. کسی که کنار دست حضرت نشسته بود، گفت: چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: چرا اینان به جهنم رفتند؟ من طاقت ندارم. چه دلی سوخت! چه دل‌هایی برای بشر سوخت! چه اشک‌ها از چه چشم‌هایی جاری شد! چه دعاهایی پشت سر این بشر شد! چه معلمانی خداوند برای این بشر فرستاد! و چه کتاب‌هایی برای این بشر نازل گردید، اما عده‌ای خود را از تربیت آن محروم ساختند!

گریه پیامبر علیه السلام برای امتش

جبرئیل خدمت پیامبر آمد و گفت: آقا! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: مردم به سخنان من گوش نمی‌دهند. ظاهراً وقتی جبرئیل آمد، آیه ۲۲ سوره فاطر را آورده بود: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ» ۱۸. و تو نمی‌توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند، بشنوانی. می‌دانی چرا به سخن تو گوش نمی‌دهند؟ زیرا بدن آنان قبر و مغزشان مرده داخل آن قبر شده است. چگونه مرده سخن تو را بشنود؟ گوش‌های باقی نمانده است. از وجود بیش‌تر مردم مکه، فقط تعدادی قبرهای متحرک مانده است. قبرهای در قبرستان ثابتند و بعضی از قبرها روی زمین راه می‌روند. قبرها محل مار و کرم و مور هستند. این بدن‌هایی هم که شکل قبرند، خورنده دارند و مانند قبرند. قبرها پوشش دارند، این‌ها هم پوشش دارند. مردم با قبرها سر و کار دارند، مردم با این قبرها هم سر و کار دارند. مغز مرده در این قبر پوسیده است و آن فرد زندانی در این زندان نابود شد. تو چگونه می‌خواهی برای آنان سخن بگویی؟ امیرالمؤمنین می‌فرماید: «أَصْلُ الْإِنْسَانِ نُجْبَةٌ وَعَقْلُهُ دِينُهُ وَقُوَّتُهُ» ۱۹. پای‌بند انسان، دین او و مردانگی او است. نظر قرآن و امیرالمؤمنین را درباره موقعیت انسان دانستیم. اکنون ببینیم امام ششم در این باره چه می‌فرماید: «إِنَّ صُورَةَ الْإِنْسَانِيَّةِ ...». سخن از انسانیت است و از حقیقت آدمی. این بدن را غیر از ما دیگران هم دارند، درشت‌تر و محکم‌تر و گاهی هم قشنگ‌تر از ما؛ اما بدن آهو بسیار دونده‌تر از بدن ما است. من شنیدم نمی‌دانم تا هفتاد کیلومتر می‌دود، جیب دنبالش کند گاهی حتی از ماشین تندتر می‌دود.

ارزش انسان به عقل است

می‌گویند: هر گاه چنگیز به شهری حمله می‌کرد، در دروازه شهر می‌گفت: نماینده شهر را بفرستید تا با من صحبت کند. در یک شهری کودک‌کی ده - دوازده ساله را فرستادند. چنگیز ناراحت شد و گفت: بزرگ‌تر از تو در این شهر نبود؟ گفت: چرا، شتر بود. می‌خواهی بروم و آن را بیاورم؟ اگر هیکل بزرگ می‌خواهی، هیکل دارتر از من در شهر زیاد است. یکی از آنها شتر است. گفت: قوی‌تر از تو در این شهر نبود که نزد من بفرستند؟ گفت: چرا، کرگدن هست، اگر می‌خواهی، بروم آن را بیاورم. گفت: آیا این شهر ریش سفیدتر از تو نداشت؟ گفت: چرا، ما بزهایی داریم ریش‌های بسیار قشنگی دارند، تمیز، سفید، پنبه‌ای، مانند ابریشم

نرم اگر دوست داری، یکی از آن‌ها را بیاورم. تو عقل می‌خواهی و منطق یا هیکل می‌خواهی و مو؟ البته باید به جسم نیز رسیدگی شود و نیاز آن تامین گردد. اما نه در حدی که زندان و قبر شود برای حقایق الهی، که آن حقایق، در این زندان و قبر بمیرند و بپوسند. این پنج حس باید به طرف ملکوت باز باشند. کسانی که درون قبر هستند، از راه حواس ظاهری، باید چیزی به آنان اضافه شود که فردا نگویند: «عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» ۲۰. ما همسایه خدا بودیم؛ اما چه تفریطی کردیم! تمام نعمتهای ارزشمند خدا را در این جا نابود کردیم. اکنون باید همسایه شمر و معاویه و یزید بشویم. کسانی که ساکن بهشت هستند، «فِي جَنبِ اللَّهِ» هستند؛ چون صفت «جَنبِ اللَّهِ» بودن را در دنیا هم حفظ کرده‌اند. کسانی هم که صفت «جَنبِ اللَّهِ» بودن خود را نابود کرده‌اند، باید در کنار یزید و معاویه و فرعون و نمرود زندگی کنند، همسایه‌هایشان آنان هستند.

شخصیت حقیقی انسان

این روایت، بسیار مهم است: «إِنَّ صُورَةَ الْإِنْسَانِيَّةِ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ» ۲۱. صورت انسانی طریق مستقیم به سوی هر خیری است. این سخن، نه درباره ملائکه است، نه درباره موجودات دیگر. چهره واقعی انسان، راهی مستقیم است؛ یعنی نزدیک‌ترین جاده می‌باشد. راه مستقیم، کوتاه‌ترین، نزدیک‌ترین و بهترین راه است. وقتی که خداوند انسان را خلق نمود، چهره او را راه مستقیمی به سوی تمام خیر قرار داد. مرحوم حاجی سبزواری، در کتاب منظومه، وجود را که تفسیر می‌کند، می‌گوید: وجود، منبع کل خیر و کل شرف است. کل خیر یعنی خدا. وقتی که خداوند صورت انسانی را آفرید، چهره او را روبرو خود قرار داد تا پس از تربیت و تزکیه نفس، به همان هدفی که رو در روی شما است، معرفت پیدا کنید و به سوی او حرکت کنید. طبق این فرموده امام صادق، کسی که روی انسانیتش را از خدا برگرداند و به خدا پشت کند، به کجا می‌رود؟ وقتی شما را ساخت، پلی را هم ساخت بین بهشت و جهنم و شما روی این پل هستید. فکر کنید که به کدام سوی پل در حال حرکتید. این گونه روایاتی که تعریف از انسان می‌کنند، غرور آفرینند. آیات قرآنی هم که درباره انسان سخن می‌گویند، و ماهیت انسان را بیان می‌کنند، لذت بخشند؛ مثلاً در آغاز سوره بقره، وقتی که خداوند می‌خواهد انسان را به ملائکه معرفی کند، می‌فرماید: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» ۲۲. [خدا] فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام‌های آنان خبر ده. ای آدم! ملائکه آن گونه که باید و شاید، متوجه نیستند. آنان را آگاه کن که من کیستم. ببینید ما چه مقامی داریم! پس انسان باید بسیار سبک مغز باشد که به امریکا یا دیگران که مجسمه کفر و الحاد هستند بگوید راه و رسم درست زندگی کردن را به من بیاموز. به آدم می‌گوید ملائکه درست نمی‌شناسند و معرفت ندارند. من تو را پس از چند میلیارد سال که ملائکه آفریده شده بودند، آفریدم. «أَنْبِئْهُمْ» ایشان را آگاه کن. حال آیا مارکس یا دورکیم یا فروید یا وزارت امور خارجه آمریکا یا روسیه باید راه و رسم زندگی را به ما آموزش دهد. آیا باید بیگانگان از دین و قرآن و انسانیت به ما بگویند: ای بیچاره! بیا تو را با راه و رسم زندگی آشنا کنم. «و هِيَ كِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ» ۲۳. انسان کتابی است که خداوند متعال آن را با دست خود نوشته است. بدن ما را عوامل متعدد عالم به اراده خدا با کمک هم نقاشی کرده‌اند؛ اما حقیقت ما را دست مستقیم خودش نقاشی کرده است. پس نگذار روی این نقاشی شیطان قیر پاشد که بعد نتوانی آن را پاک کنی. «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا الشُّوْأَيَا أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» ۲۴. آن گاه بدترین سرانجام، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند.

پی نوشت‌ها

۱. ابراهیم (۱۴): ۲۴ - ۲۵. ۲. اسراء (۱۷): ۷۰. ۳. بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲. ۴. تین (۹۵): ۴. ۵. مؤمنون (۲۳): ۱۴. ۶. الأمالی: ۳۱۲. ۷. زمر (۳۹): ۵۶. ۸. بقره (۲): ۲۹. ۹. قارعه (۱۰۱): ۸. ۱۰. یس (۳۶): ۵۱ - ۵۲. ۱۱. حجر (۱۵): ۲۹. ۱۲. شمس (۹۱):

۱۳.۷. آل عمران (۳): ۱۴.۱۹۰. رعد (۱۳): ۱۵.۴. رعد (۱۳): ۱۶.۳. روم (۳۰): ۱۷.۳۰. بحار الأنوار: ۱۸.۱۸/۱۹۲. فاطر (۳۵): ۱۹.۲۲. الأملی: ۲۰.۳۱۲. نهج السعادة: ۸/۳۱۲. ۲۱. تفسیر الصافی: ۱/۸۶. ۲۲. بقره (۲): ۲۳.۳۳. تفسیر الصافی: ۱/۹۲. ۲۴. روم (۳۰): ۱۰.

جلسه ۳

با ارزش ترین علم

خودشناسی در پیشگاه حضرت حق از با ارزش ترین علوم است. منفعت این دانش برای انسان به گستردگی همه عالم هستی و هم به گستردگی عالم ابدی است. برای این که انسان خودش را بشناسد و موقعیت خود را در این عالم درک کند، چاره‌ای ندارد جز این که به منابع اصلی که واقعیات مربوط به او در آن منابع ثبت است مراجعه کند. در رأس این منابع قرآن کریم است که برخی از واقعیات این کتاب، پیش از این بیان شد. منبع اصلی دیگر اخبار و روایات است که از قول پیغمبران خدا، رسول گرامی اسلام و ائمه طاهرين قدس سرهما در مهم ترین منابع خبری ما نقل شده‌اند که برخی از آن سخنان را نیز بیان کردیم. انسان با توجه به آن مایه‌های عظیمی که به دست اراده حضرت حق، در ساختمان وجود او به کار رفته‌اند، موجودی است که در میان موجودات عالم غیب و شهادت، موجود خاص و ممتازی است. سازنده این موجود با این مایه‌های عظیم ارزشی که در آن قرار داده است، رضایت ندارد که گوهر وجود او به دست شیاطین بشکند و از قیمت حقیقی خود سقوط کند، و به موجودی تبدیل شود که در ترازوی ارزش الهی نتوان او را وزن کرد. برای این که سرمایه‌های داده شده به انسان، به وسیله خود انسان به کار بیفتد و تبدیل به منفعتی ابدی شود، پروردگار بزرگ عالم او را به سوی برخی حالات و اعمال دعوت می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: همه این اعمال و حالاتی که انسان به آن‌ها دعوت شده است، پروردگار در آیات قرآن مجید بیان کرده است.

صراط مستقیم

در سوره مبارکه یونس خداوند آیه عجیبی درباره دعوت خود دارد که می‌فرماید من شما را به چه چیزی دعوت می‌کنم. نمونه این آیه را در قرآن کریم کم داریم. «وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ» ۱. مردم را به سرای سلامت و امنیت [که بهشت عنبر سرشت است] دعوت می‌کند و هر که را بخواهد، به راهی راست هدایت می‌کند. خدا شما را به دار سلام و به صراط مستقیم دعوت می‌کند. صراط مستقیم راهی است که در دنیا برای انسان ترسیم کرده است و دار السلام نتیجه حرکت انسان در این صراط مستقیم است. صراط مستقیم چیست؟ امام صادق علیه السلام ترجمه‌ای از صراط مستقیم دارند که بسیار عالی، حقیقت آن را بیان می‌کند. این ترجمه را حکیم متأله، فیلسوف بزرگ و محدث خبیر، فیض کاشانی، در تفسیر «صافی» نقل می‌کند. شخصی از حضرت می‌پرسد که به نظر شما «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ» یعنی چه؟ البته پاسخی بسیار دربار ترجمه صراط مستقیم داده شده است که همه آنها در پاسخ حضرت صادق علیه السلام جمع است. توجه به صراط مستقیم و قرار داشتن در صراط مستقیم، به اندازه‌ای اهمیت دارد که پروردگار عزیز عالم برای به کار افتادن سرمایه‌هایی که از باب لطف و عشق و محبت، به انسان مرحمت فرموده است، بر بندگانش واجب کرده که در شبانه‌روز، ده بار مسأله صراط مستقیم را تکرار کنند. البته گفتن صراط مستقیم و تکرار آن، از نظر پروردگار بزرگ عالم، به این سادگی‌ها نیست که من به صورت واجب، در هر ۲۴ ساعت، ده مرتبه بگویم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ» و بعد هم سراغ کار دنیایی ام بروم. در آیه شریفه‌ای خطاب به حضرت موسی آمده است که در همان لحظات آغاز نبوت ایشان است و خداوند به صورت امر واجب می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرِيَا» ۲. و نماز را برای

یاد من برپا دار. نماز را برپا دار برای این که یاد من باشی. به تعبیر فارسی‌تر، نماز بخوان که از راه این نماز، کرسی حکومت درون و برون تو، برای همیشه در اختیار من قرار بگیرد؛ چون تو موجودی هستی که از درون و برون خودت آگاهی نداری. خیلی‌ها به دنبال این هستند که کرسی حکومت بر تو را اشغال کنند؛ ولی هر کس حاکم بر تو شود، بود و نبود تو را از بین می‌برد. اگر غیر از خدا هم بر انسان حاکم شود، جز شیطان هیچ چیز دیگری نیست. و غیر خدا شیطان است. البته وقتی می‌گوییم: خدا، شئون خدا شامل هر چیزی که همراه پروردگار هست نیز می‌شود. نبوت و رسالت شأنی از شأن الله است. امامت شأنی از شأن الله است. وحی شأنی از شأن الله است. وقتی می‌گوییم خدا، انبیا هم با خدا هستند، امامان هم با خدا هستند، قرآن هم با خداست و واقعیات هم با خدا هستند. فقیه و عالم ربانی واجد شرایط، حکیم الهی و عارف بیدار، همگی از شئون پروردگار هستند، اسمای حق هستند. غیر خدا هم که می‌گوییم، یعنی غیر از همه اینها و آن شیطان است.

حکومت شیطان

خداوند بسیار هشدار می‌دهد که مواظب باشید حکومت وجودتان دست شیطان نیفتد. هرگز خداوند در قرآن مجید قبول نکرده است حکومت شیطان را و عذر کسی را که درون و برون خود را به دست شیطان بدهد. عجیب‌تر این که خود شیطان حاکم بر وجود انسان هم در روز قیامت در پیشگاه پروردگار، همه خرابی‌های انسان را به گردن نمی‌گیرد و خدا هم سخنش را پذیرفته است که همه این خرابی‌ها گردن تو نیست. ۹۹٪ خرابی‌ها به گردن خود انسان است و یک درصد آن، به گردن دشمن است چون شیطان فقط وسوسه‌گری می‌کند لکن این خود انسان است که مهار خود را به دست شیطان می‌سپارد و به دنبال او حرکت می‌کند. قرآن مجید، هر عامل جدا کننده انسان از خدا را شیطان نامیده است، هر کس که باشد، ظاهری باشد یا باطنی، شهری باشد یا روستایی، با سواد باشد یا بی‌سواد، فقیر باشد یا پولدار، حکومت باشد یا غیر حکومت. هر عاملی که در حاکمیتش گوهر وجود و شخصیت وجود انسان را به نابودی می‌کشد و او را به جایی می‌برد که امکان وزن کردن در ترازوی ارزشها را نداشته باشد، شیطان است.

عاقبت شیطان پرستان

در قرآن آیه بسیار عجیبی است: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» ۳. وقتی کار از کار گذشته و دیگر تمام شده و راه برگشت و جیرانی نمانده، همه درهای توبه و رحمت به روی شیطان پرست‌ها بسته شده، دنیا به پایان رسیده و قیامت اتفاق افتاده، دادگاه برپا شده و قرار است محاکمه آغاز شود، شیطان به حرف می‌آید. این شیطان، دولت امریکا می‌تواند باشد، انگلیس می‌تواند باشد، منافق داخلی می‌تواند باشد، منافق خارجی می‌تواند باشد، پدر بی‌دین هم می‌تواند باشد، زن بی‌دین هم می‌تواند باشد، بچه بی‌دین هم می‌تواند باشد. امیرالمؤمنین می‌فرمود: «الزُّبَيْرُ مِنِّي» ۴. یعنی زبیر از ما می‌باشد. همان مطلبی که پیغمبر درباره سلمان می‌فرمود؛ ولی تا وقتی که پسر زبیر، در زندگی او دخالت نکرده بود. از وقتی که این پسر بی‌تربیت و بی‌ادب و شیطان صفت، حاکم بر پدرش شد، دیگر «الزُّبَيْرُ مِنَ الشَّيْطَانِ» شد. فرقی نمی‌کند که این شیطان، چه کسی باشد. شیطان آن عاملی است که مرا از پروردگار جدا کرد، آن عاملی است که نگذاشت گوهرم را با دعوت خدا پرداخت کنم و به آن شکل بدهم، شکل رضایت خدا را به آن بدهم، شکل بهشت را به آن بدهم، شکل نبوت را به آن بدهم، شکل امامت را به آن بدهم. اجازه نداد من هم چون ابراهیم و اسماعیل شوم، و چون یوسف عزیز مصر وجود خویش گردم. کلنگ برداشت و به جان ساختمان الهی من افتاد و هر جا را دلش خواست، خراب کرد. من هم راه را به او نشان دادم. اگر من مبارزه کرده بودم، لطمه نمی‌خوردم. من راه را به او نشان دادم و به جایی رسیدم که از خراب شدن خودم هم لذت می‌بردم. هزار دفعه به من گفتند که وجود تو در حال خراب شدن است،

از این مسیر راه نرو! گفتم: دوست دارم بروم و لذت هم می‌برم به کسی مربوط نیست. اکنون که کار تمام شده است، با چهره‌ای زشت و کریه وارد محشر شده است و از همه وجود او فقط خرده‌هایی استخوان و گوشت و پوست باقی مانده است که به درد سوزاندن می‌خورد. بدن را قبر برای عقل و فطرت و وجدان و روح و آن رابطه‌های الهی کرد، آنها را خفه کرد و همه آن واقعیات را ضایع کرد. بعد شیطان این سخنان را به مریدانش، به بندگانش، به برده‌هایش، به کسانی که حرف او را خوب گوش دادند و لذت هم بردند، می‌زند: «إِنَّ اللَّهَ وَعِدَّتُكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ» ۵. این سخن شیطان در قیامت است به مردمی که دنباله‌رو او بودند. به ایشان می‌گوید: پروردگار بزرگ عالم، خدای دروغ‌گویی نبود، علتی نداشت که دروغ بگوید. هر وعده‌ای که خدا در دنیا به شما داد، «وَعَدَّ الْحَقُّ» بود. هر وعده‌ای که داد، وعده رضایت بود. وعده بهشت، وعده رشد، وعده کمال، وعده رسیدن به مقام قرب، وعده رسیدن به مقام لقا و وعده رسیدن به مقام وصل بود. اگر وعده پیروزی داد، همه وعده‌ها درست بودند. «وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ». اما من هر چه وعده به شما دادم، وعده قلبی و دروغ بود. گفتم: از این جاده بیا، به هر چه لذت است می‌رسی، وضع تو خوب می‌شود و کار و کاسبی تو بالا می‌گیرد. می‌گفتم: سعادت در این جاده است، سعادت در رفاقت با این گروه است که از خدا بی‌خبرند: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ» ۶. شیطان به آنها می‌گوید من زورم به شما که نمی‌رسید، فقط می‌توانستم به شما وعده بدهم. پروردگار بزرگ عالم چنان قدرتی به من نداده بود که سر شما را به سنگ بکوبم. یا با تیشه، شما را ریشه کن کنم. من سلطنتی بر شما نداشتم. فقط می‌توانستم با شما رابطه برقرار کنم و شما را دعوت کنم: «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجِبْتُمْ لِي». من فقط می‌توانستم بگویم: بیا، شما هم جواب مرا دادید و گفتید می‌آییم. خدا هم شما را دعوت کرده بود: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» ۷. می‌خواستید بروید: «فَلَا تَلُومُونِي».

انسان مختار

پروردگار می‌گوید: در صحنه محشر، شیاطین به بندگان خود می‌گویند حق این که ما را سرزنش کنید، ندارید. هیچ کدام از شما نمی‌توانید به ما بگویید: ای مخالف خدا! ای ملعون پست! ای رجیم! ای خائن! ای جانی! ای جنایتکار! چرا مرا به جهنم دچار کردی؟ چرا مرا بدبخت کردی؟ چرا مرا بیچاره کردی؟ مرا ملامت نکنید: «وَلَوْ مَوَّآ أَنفُسِكُمْ» هر چه می‌خواهید فقط خودتان را سرزنش کنید. برای خودتان آه بکشید. برای خودتان داد بزنید: «مَا أَنَا بِمُضِرِّخِكُمْ». من امروز کمترین قدرتی برای این که به فریاد شما برسم، ندارم؛ چون خود من هم گرفتارم. «وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّخِي» شما هم نمی‌توانید مرا نجات دهید. «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ»: من بیزار هستم و کافرم به همه برنامه‌های بد شما. «مِنْ قَبْلُ» از قبل هم اصلاً با شما خوب نبودم و شما را نمی‌پسندیدم. آن موقع هم ما شما را مردمی پست، زبون، ضعیف، برده، بدبخت و بیچاره حساب می‌کردیم. «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ». این جمله، دیگر بسیار دردناک است که شیطان در روز محشر فریاد می‌زند: «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ۸؛ یعنی هر کس از حدود خدا تجاوز کرده است، آماده عذاب دردناک خدا باشد. تأثیر نماز خداوند به موسی بن عمران می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» ۹. نماز را به یاد من برپا دار. نماز برای این است که حاکمیت من بر تو استقرار پیدا کند. «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» ۱۰. یقیناً نماز از کارهای زشت و کارهای ناپسند، باز می‌دارد. خود نماز ذکر است. برای چه ما را مأمور به ذکر کرده‌اند. در ذکر گویی همه وجود باید شرکت کند. ذکر واقعی، ذکری است که همه هستی در آن شرکت کند. وقتی می‌گویم: «لا إله إلا الله»، «الله أكبر»، «لا شریک له»، «لا حول ولا قوة إلا بالله»، همه هستی من باید در این ذکر شرکت کند. «لا إله إلا الله» یعنی هر چه حرام است، به دور از من و هر چه واقعیت است، برای من می‌باشد. آن قدر هم باید این ذکر را با زبان تکرار کنم تا آخر عمر که قلب و روحم در این حقیقت غرق شود و نفس شناگر در این حقیقت شود.

وضوی پاکان

به یکی از بزرگان دین گفتند: چگونه نماز می‌خوانی؟ گفت: وقتی هنگام نماز فرا می‌رسد، من دو وضو می‌گیرم: یک وضو برای بدنم و یک وضو برای حقیقتم. وضویی که برای بدنم می‌گیرم، همان وضویی است که امام صادق تعلیم داده و گفته است: وقتی که وضو می‌گیری، آبی که به صورتت می‌ریزی، توجه داشته باش که صورتت را و هر چه در صورت تو است، برای او پاک کن: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ بَلْ يَنْظُرُ إِلَى سَيْرَتِكُمْ». بدرستی که خداوند به صورت (ظاهری) شما نظر ندارد بلکه به سیرت و باطن شما می‌نگرد. گفت: وضو که می‌گیرم، چشمم را از نظر انداختن به نامحرم با وضو مَهر می‌کنم. این قدر هم این مَهر قوی است که اگر من هم بخوام آن را باز کنم، باز نمی‌شود؛ مانند این که دو پلک را به هم چسبانده باشند. در کتابی دیدم خطرهای نگاه کردن به نامحرم را تحلیل کرده بود و یازده خطر سنگین برای نگاه به نامحرم شمرده بود. همه آن خطرها هم درست بود. اگر مردان و زنان در ایران، راست بگویند، علت بیشتر طلاق‌ها فقط نگاه است. مرد، خانم نامحرمی را بیرون از خانه دیده است که زیباتر از همسر خودش بوده است. از همسر خود دلسرد شده است و یا خانم نیز، یک نفر را دیده است که زیباتر از شوهر خودش بوده است و در او خیره شده و دل او را برده است و از شوهر خودش فراری شده است. بعد هم طلاق می‌خواهد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «النَّظَرُ شُعْبَةٌ مِنَ الزَّنا». نگاه (آلوده) بخشی از زنا است. می‌گویند: نگاه مقدمه زنا است. می‌گویند: نظر به شهوت مورث حسرت طویل است. می‌گویند: «سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ الْإِبْلِيسَ» ۱۱. نگاه تیری از تیرهای شیطان است. چشمم را که می‌شویم، می‌گویم: تو مال او هستی، نه مال نامحرم. هنگام وضو دو لبم را هم که کاملاً می‌شویم و می‌گویم: اجازه نداده‌اند که با همه جا تماس برقرار کنی. در روایات ما دارد کسی که نامحرمی را ببوسد، فرقی نمی‌کند که پسر باشد یا دختر، در برخی از روایات، به خصوص پسر گفته شده است، وقتی از قبر بیرون می‌آید، بندی از آتش جهنم به بدن او می‌گذارند و حساب آخرین نفر را که رسیدند، تازه می‌آیند سراغ او که بیا ببینیم وضع تو به کجا باید بکشد؟ وضو می‌گیرم، زبانم را هم خوب می‌شویم. وضو یعنی طهارت، یعنی مهار. زبانم را با وضو مهار می‌کنم. وضو می‌گیرم که مرا در پیشگاه مقدس او راه دهند. با وجود مقدس او حرف بزنم. جدی اهل غیبت نیستم. اگر می‌خواهم حرف بزنم، روبه رو حرف می‌زنم. او را به کناری می‌کشم، به او احترام می‌گذارم، سلام می‌کنم و می‌گویم: معذرت می‌خواهم، خیال کردم عیب داری، می‌خواستم عیب تو را گوشزد کنم. با این روش، او می‌پذیرد که عیب دارد. می‌گویم: حیف است، گوهر وجودت در حال لطمه خوردن است. دست‌هایم را که می‌خواهم بشویم، به دستم می‌گویم: انگشتان تو را برای گرفتن لقمه حرام نساخته‌اند، تو را برای گرفتن آلاط موسیقی و قمار نساخته‌اند، برای گرفتن شیشه مشروب خلق نکرده‌اند، برای امضا علیه کسی نساخته‌اند، برای پرونده دروغ ساختن درست نکرده‌اند، برای گرفتن اسلحه به روی مؤمن و مسلمان و نفس محترم نساخته‌اند. هنوز دارم وضو می‌گیرم و وارد نماز نشده‌ام. نماز که مقام قرب است، مهمانی است. این‌ها همه مقدمات است. بعد سرم را مسح می‌کنم. کلمه «مسح» در قرآن چه معنایی دارد: «وَأَمْسِيحُوا بِرُءُوسِكُمْ». باطن سرم را نیز شستشو می‌کنم تا پاکیزه گردد: سر که نه در راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن به دوش ۱۲ سرم را چنان تطهیر می‌کنم که روزهای آخر، وقتی شمشیر به او زدند و خونش روی محراب پاشید، بینم چه چیزهایی در این خون موج می‌زند، اصالت، معرفت، شرافت، کرامت، بینایی، درستی و فضیلت.

وضوی باطن

وضویم که تمام می‌شود. این تازه وضوی ظاهر است. بعد وارد وضوی باطن می‌شوم. وضوی باطنم چیست؟ ظاهر را با آب به روش امام صادق، این گونه پاک می‌کنم. باطنم را هم هر روز با توبه پاک می‌کنم. همه انبیا با این که گناهی نداشتند، همواره در

حال توبه بودند. و به صیقل و شستشوی باطن می پرداختند.

نماز ابراهیمی

وقتی وضویم تمام شد و باطنم را با آب توبه شستم ، تا آن جا که امکان داشته باشد ، نمازم را در مسجد می خوانم. عده‌ای به قول پیامبر ، همه کره زمین برای آنان مسجد و خانه محبوب است : « لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا » ۱۳. زمین را برای من (پیامبر) مسجد و طهور قرار داده شده است . امیرالمؤمنین درباره دنیا می فرماید : « مَسْجِدٌ أَحْبَبَ اللَّهُ » ۱۴. این جا مسجد عاشقان خدا است. وقتی وارد مسجد می شوم از درون مسجد ، مسجد را نگاه می کنم . « وَ إِذِ ابْتَلِيَآ إِبرَهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا » ۱۵. و یاد کنید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد ، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید ، پروردگارش [به علت شایستگی و لیاقت او] فرمود : من تو را برای همه مردم ، پیشوا و امام قرار دادم . می بینم صدای خدا در ابتدای نماز من بلند است که من نماز ابراهیم وار از تو می خواهم ، نه عربی خواندن و فرار کردن. نماز ملکوتی می خواهم ، نمازی می خواهم که با تو باشم و تو با من باشی : « فِي جَنبِ اللَّهِ » . آن وقت بهشت را کاملاً طرف دست راست خودم می بینم. « وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مِمَّا أَصْحَابُ الْيَمِينِ » ۱۶. و سعادت‌مندان چه بلند مرتبه‌اند ، سعادت‌مندان ! طرف دست چپم را نگاه می کنم . « وَ أَصْحَابُ الشُّمَالِ مِمَّا أَصْحَابُ الشُّمَالِ » ۱۷. و شقاوت‌مندان ، چه دون پایه‌اند ، شقاوت‌مندان ! پل روی جهنم را زیر پاهایم می بینم ، ملک الموت را بالای سرم ، در حال پرواز مشاهده می کنم که الان است نوبت رفتن من. همه هستی‌ام را به خدا می سپارم و بعد از این ، تازه تکبیره الاحرام می گویم : « الله اکبر » . آن موقع ، وارد نماز می شوم : بسم الله الرحمن الرحيم « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » ؛ ای همه کاره عالم! هیچ کس را غیر از تو کاره‌ای نمی دانم. « الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ * مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » ۱۸. امام صادق این آیه را چنین معنا می کنند : « أُرْسِدُنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الَّذِي مُعَدِّي إِلَى مَحَبَّتِكَ وَ الْمُبَلِّغِ إِلَى جَنَّتِكَ » ۱۹. خدایا! طلب می کنم از وجود مقدس تو راهی را که مرا به دریای عشق تو برساند. معلوم می شود معرفت جزء صراط مستقیم است. عشق جزء صراط مستقیم است. عشق هم پدیده‌ای است که از معرفت حاصل می شود. پایان مسیری که در حال حرکت هستم ، در بهشت است. انسان بهشت را در صراط مستقیم می بیند. خود در به روی انسان باز می شود . « اذْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ » ۲۰. [به آنان گویند :] با سلامت و امنیت وارد شوید . « وَ الْمَانِعِ مِنْ إِنْ نَتَّبِعْ أَهْوَاءَنَا فَنَهْلِكَ » ۲۱. خدایا! در این راه ، سالک و کسی که در حال حرکت است ، مانع دارد از این که از هواهای خود متابعت کند. خدا و امامان معصوم صراط مستقیمند کسی که تابع حال و هوای شهوات و غرایزش است ، در راه نیست. « أَوْ أَنْ نَأْخُذَ آرَاءَنَا فَنَهْلِكَ » ۲۲. در صراط مستقیم ، هیچ کس متکی به رأی خود نیست. می گوید : من باید بینم که رأی خدا چیست ، رأی انبیا و ائمه چیست. من خودم رأی می دهم ؛ ولی رأی من باید مساوی با رأی آنان باشد. این صراط مستقیم است : « أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوآ إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » ۲۳. دیگران شما را به چه چیزی دعوت می کنند؟ دیگران شما را دعوت می کنند تا حسابی شما را بسوزانند و خاکستر کنند ، از شما غیر از بدن چیزی باقی نگذارند. کاری که فرهنگ غرب و شرق ، در سراسر اروپا و امریکا کرده است ، این است که از انسان فقط بدن خالی باقی گذاشته است. اگر یک فیلم از مردم و جوانان و زنان آن جا را در این جا نشان دهند ، برای منحرف کردن یک میلیون نفر کافی است : « أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوآ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِأَذْنِهِ وَ بَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ » ۲۴. اینان [که مشرکند ، نه تنها مردم ، بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را] به سوی آتش می خوانند ، و خدا به توفیق خود ، به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند و آیاتش را برای مردم بیان می فرماید تا متذکر شوند . روی سنگ معبد یونانی نوشته بود که خود را بشناس . « وَ فَيَا أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ » ۲۵. و نیز در وجود شما نشانه‌هایی است آیا نمی بینید ؟ آگاه باش که چه کسی هستی. وقتی که بدانی چه کسی هستی ، یکپارچه مال او می شوی. یکپارچه که از او شدی ، یک پارچه هم

اسما و صفات او را جذب می‌کند. آن گاه بین چه می‌شود. جدّ تو ، آدم بهشتش جای بود قدسیان کردند بحر او سجود یک گنه چون کرد ، گفتندش تمام مدنی مدنی برو بیرون خرام تو طمع داری که با عمری گناه داخل جنت شوی ای رو سیاه! ۲۶

پی نوشت ها

۱ . یونس (۱۰) : ۲۵ . طه (۲۰) : ۱۴ . ۳ . ابراهیم (۱۴) : ۲۲ . بحار الأنوار : ۲۸/۳۴۸ ، باب چهارم . ۵ . ابراهیم (۱۴) : ۲۲ . ۶ . ابراهیم (۱۴) : ۲۲ . ۷ . یونس (۱۰) : ۲۵ . ۸ . ابراهیم (۱۴) : ۲۲ . ۹ . طه (۲۰) : ۱۴ . ۱۰ . عنکبوت (۲۹) : ۴۵ . ۱۱ . حدائق الناظره : ۲۳/۵۲ . دیوان اشعار سعدی شیرازی ۱۳ . من لا يحضره الفقيه : ۱۴ . ۱/۲۴۰ . بحار الأنوار : ۷۰/۱۲۵ . ۱۵ . بقره (۲) : ۱۲۴ . ۱۶ . واقعه (۵۶) : ۲۷ . ۱۷ . واقعه (۵۶) : ۴۱ . ۱۸ . فاتحه (۱) : ۱ - ۶ . ۱۹ . عیون اخبار الرضا علیه السلام : ۲/۲۷۳ . ۲۰ . حجر (۱۵) : ۴۶ . ۲۱ . وسائل الشیعه : ۱۸/۳۱ . ۲۲ . وسائل الشیعه : ۱۸/۳۱ . ۲۳ . بقره (۲) : ۲۴ . ۲۴ . بقره (۲) : ۲۵ . ۲۵ . ذاریات (۵۱) : ۲۱ . ۲۶ . شیخ

بهای

جلسه ۴

سرچشمه هستی

در مقدمه بحث خودشناسی که ریشه سعادت انسان در دنیا و آخرت است ، به چند آیه در قرآن کریم درباره کره زمین برمی‌خوریم. خداوند درباره کره زمین مسائل مختلفی را در قرآن مطرح کرده است ؛ از جمله ، در سوره مبارکه یس ، به مرگ و حیات زمین اشاره می‌کند. « وَ آتِيَهُ لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ » ۱. و این زمین مرده برای آنان نشانه‌ای [آشکار بر این که ما مردگان را در قیامت زنده می‌کنیم] است که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون می‌آوریم که از آن می‌خورند ، و در آن بوستان‌هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و در آن از چشمه‌های گوناگون روان ساختیم تا از میوه آن و آن چه دست‌هایشان به عمل می‌آورد [مانند شیر ، کشمش و شربت] بخورند ، آیا سپاس‌گزاری نمی‌کنند ؟ در این سه آیه پروردگار بزرگ عالم ، چهار بار خود را مطرح می‌کند. یک بار در جمله « أَحْيَيْنَاهَا » ؛ چون بدون او که کاری صورت نمی‌گیرد ، برنامه‌ای تحقق نمی‌یابد ، چراغی روشن نمی‌شود و در عنصری حرکت ایجاد نمی‌شود. اگر عنایت وجود مقدس او نباشد ، چه چیز لباس هستی می‌پوشد و چه چیز می‌تواند در عالم ظهور پیدا کند ، چگونه زندگی را ادامه می‌دهد ، از چه منبعی می‌تواند خود را تغذیه کند و به چه تکیه دارد؟ زمین مُرده را من زنده کردم : « أَحْيَيْنَاهَا » . البته ضمیر جمع در آیه شریفه آورده است ؛ یعنی ما او را زنده کردیم. با این که وجود مقدس او یکی است و صفات و اسما و ذات او هم ، همه با همدیگر ، وحدت حقه حقیقه دارد ، اما معنای ما در زبان خداوند و در اصطلاح او ، به این معنا است که هیچ چیزی در عالم ، وجود حقیقی ندارد و همه چیز ، پرتو نور من و تجلی من است. هر چه را شما می‌خواهید بخوانید یا درباره آن فکر کنید ، با من می‌توانید بخوانید و با من می‌توانید فکرش را بکنید. وقتی نور نباشد ، وقتی چراغ نباشد ، در تاریکی ، من چه چیزی را بخوانم و چه چیزی را نشان دهم؟ در پرتو نور او است که هر چیزی را می‌توان خواند و به هر چیزی هم می‌توان اندیشه کرد : بس که هست از همه سو و همه رو راه به تو به تو برگردد اگر راهروی برگردد تکوینا هم روی گرداندن از وجود مقدس او برای هیچ موجودی امکان ندارد. هر کس هر حرفی می‌زند ، به ذات سخن او که انسان فکر می‌کند ، می‌بیند حرف او را می‌زند. بعضی‌ها می‌فهمند که حرف او را می‌زنند و بعضی‌ها نمی‌فهمند. انبیا آمدند برای این که بشر را آگاه کنند که هر چه می‌گویی ، او را می‌گویی و خودت نمی‌دانی. روی آن ، پوشش انداخته‌ای ، آن را

بردار تا همه چیز برای تو معلوم شود. خیلی خوب است که انسان معالج باشد. درد نداشته باشد، درد هم برای کسی نسازد؛ ولی هر دردمندی را که می‌بیند، معالج او باشد.

میل به زندگی

ما انسانها دستور داریم کاری کنیم که بیمار نشویم. منظور سرما خوردگی و سردرد و دندان‌درد نیست. البته باید کاری کرد که این گونه بیماری‌ها هم سراغ ما نیایند. قرار مردن برای ما صادر شده است و می‌میریم؛ ولی با دست خودمان مرگ را به سوی خودمان نکشانیم. البته این مطلب، از مسأله جهاد بیرون است. آن جا کشیدن حیات به سوی خود است، نه کشیدن مرگ. آن جا وجود تبدیل به وجودی می‌شود که جاذبه حیات می‌شود. قرآن می‌گوید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ» ۲. و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند. این جا انسان جاذب حیات می‌شود و دافع مرگ؛ اما در مسأله دنیایی، چرا ما با دست خود، به سمت مرگ برویم؟ باید تا جایی که امکان دارد آن را دفع کنیم. آن جا که دیگر قرار مردن برای ما صادر شد و امکان دفع آن نبود، به سراغ ما می‌آید و لازم نیست شما خود را در معرض مرگ قرار بدهی. در قرآن مجید هم هست که اگر کسی خود را در معرض مرگ قرار دهد و خود را بکشد، تا ابد به عنایت الهی نخواهد رسید. ما به دنیا نیامده‌ایم که بمیریم. آمده‌ایم تا زنده شویم. ما نزدیک به پنج هزار قاعده بهداشتی داریم. جلد اول و دوم «وسائل الشیعه» را که انسان ورق می‌زند، تعجب می‌کند. چهارده قرن قبل، آن هم در دو شهر مکه و مدینه، این اندازه قاعده بهداشتی، برای تأمین سلامت انسان ارائه کرده‌اند. این واقعا معجزه است. معنای آن هم این است که مرگ را به سوی خود نکشید. اگر مرگ دهان باز کرد و شما را کشید و بُرد، کاری نمی‌توان کرد؛ اما شما حق ندارید خود را در معرض مرگ قرار دهید. وقتی که گوشه‌ای از نظامات بدن به هم خورد، به سرعت باید به سراغ پزشک رفت. موسی بن عمران بیمار شده بود و ناله می‌کرد. روز سوم گفت: خدایا! این قدر ما در خانه تو ناله کردیم ما را، پس شفا بده. که از بیماری در رنج هستم. خطاب رسید که پزشک را برای چنین روزی گذاشته‌اند. باید به پزشک مراجعه کنی تا خوب شوی.

اثر بهداشت در سلامت انسان

من هرگز حق ندارم از مرگ با آغوش باز استقبال کنم. قواعد بهداشتی هم، که واقعا عجیب است، به ویژه برخی از قواعدش؛ مثلاً این روایت، بسیار جالب است که رهبر عالی‌قدر اسلام می‌فرماید: پرهیز شکمی، ریشه درمان هر بیماری است. شکستن پرهیز شکمی و شناختن آن به سوی شکم رفتن، جاده مرگ است. گاهی که از قبرستان عبور می‌کرد، به اصحابش می‌گفت: این قبرها را همه مرده‌ها با دندان‌هایشان کنده‌اند؛ یعنی به علت بی‌نظم خوردن و بد خوردن، جان داده‌اند. می‌توانستند بیش‌تر در این دنیا بمانند. این جا در فکر نیاید که خدا تقدیر کرده بود که در این لحظه بمیرند، نه خدا چنین تقدیری نکرده بود. خودش مرگ را در آغوش کشید. خودش گفت: می‌خواهم بمیرم، وسیله‌اش را هم فراهم کرد. می‌فرمود: اگر مسواک زدن به دندان، هر شب برای امت من مشقت نداشت، آن را واجب می‌کردم؛ چون باعث سلامت دهان، مری، معده، روده بزرگ و روده کوچک و دو کلیه است و مجموع این‌ها باعث سلامت دستگاه خون است.

مرگ عقل و روح

به ما حق نداده‌اند که به سمت مرگ حرکت کنیم و بدن را در معرض نابودی قرار دهیم، چه برسد به این که مرگ را برای عقل و روح و دل خود فراهم کنیم. دیگر وای به حال آن کسی که وجودش بشود جاذبه موت برای عقل، جاذبه مرگ برای دل، جاذبه

مرگ برای روح و بیماری را در دلش راه دهد: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» یا در نفس خود بیماری راه دهد و نفس زکیه طبعیه را، که از اول خلقت هم زکیه ساخته شده بوده، به نفس شریره، نفس خبیثه تبدیل کند. او دیگر چه حسابی با معمار هستی و بانی هستی دارد. بازگردیم به آن سه آیه: «وَأَيُّهَا لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا» ۳. زمین مرده را من زنده کردم. بله او زنده کرد؛ زیرا وجود مقدس او عاشق حیات است. او خود حی است، مرکز عشق و محبت است، صفتش هم مثل ذاتش است، عاشق حیات است. اصلاً دنبال این است که هر جا مرده است، او را زنده کند. بسیاری از مرده‌ها زنده می‌شوند. اگر کافر مرده است، با مرگش زنده می‌شود. این آیه، خطاب به کفار، فجار، فساق، مشرکان و بریده‌های از حقیقت است: «قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ۴. بگو: بی‌تردید مرگی را که از آن می‌گریزید، با شما دیدار خواهد کرد. سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می‌شوید. پس شما را به اعمالی که همواره انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد.

مؤمن مرگ ندارد

مرگ‌ها هم با هم فرق می‌کنند. بعضی تمام مرگ را دارند؛ مانند کفار. بعضی هم مثل ما نیمه‌کاره می‌میرند؛ چون خدایی هستند و هم شیطانی؛ هم خرمایی هستند و هم خدایی هستند؛ هم پولی هستند و هم آخرتی؛ هم عشقی هستند و هم غیرعشقی؛ هم نگاه می‌کنند و هم نگاه نمی‌کنند؛ هم اگر دستشان به سفره حرامی برسد، یک لقمه می‌خورند و هم نمی‌خورند. ما مثل برف و شیره هستیم، یک جا خیلی یخ هستیم و یک جا خیلی گرم. ما که می‌میریم، آن نصف مرگمان را خدا زنده می‌کند: «فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ۵. آن‌گاه شما را به آن چه همواره انجام می‌دادید، آگاه می‌کند. لذا مرگی وجود ندارد. قرآن مجید می‌گوید: وقتی مردم به جان خودشان می‌افتند و خودشان را می‌کشند، خدا آنان را زنده می‌کند. همین که می‌گویند: فلانی مُرد، یعنی زنده شد: «تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» ۶. مؤمن که مرگ ندارد. مؤمن فقط تولد دارد. ابراهیم به دنیا آمده است، نمرده است. می‌گوید: او را زنده نکردم، او زنده بود. در روایت دارد که به پیغمبر ملاقات دادند، به ابی‌عبدالله ملاقات دادند، آنان را زنده نکردند، بلکه فقط به مقام لقا و قرب و وصال و عشق بردند. خود قرآن می‌گوید: آنان را مرده نپندارید. آنان فقط تولد دارند. اینان که متولد شده‌اند، زنده شدند و بعد مُردند و اکنون خدا آنان را زنده می‌کند.

فعل الهی

کار خدا این است که مرده را زنده کند، از نیستی به هستی بیاورد، دانه را به درخت تبدیل کند و کوچک را بزرگ کند. در دعای عرفه و ابوحزمه آمده است که کار خدا این است که ذلیل را عزیز کند، تشنه را سیراب کند، گرسنه را سیر کند، برهنه را بپوشاند، مُرده را زنده کند، جاهل را عالم کند، گمشده را پیدا کند، غریب را از غربت درآورد و درد دردمند را دوا کند. این‌ها کار خدا است: «يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» ۷. وقتی درمانده‌ای او را بخواند، اجابت می‌کند و آسیب و گرفتاری‌اش را دفع می‌کند. او است که: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» ۸. اگر سپاس‌گزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می‌افزایم. او است که دستور می‌دهد شما دعا کنید تا من استجاب کنم. او است که می‌گوید: بخوان تا من عطا کنم. او است که می‌گوید: «فَادْكُرُونِيَا أَدْكُمْ» ۹. او است که می‌گوید: شما را دعوت می‌کنم به «دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». او است که می‌گوید: «يَدْعُوا إِلَىٰ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ». کار وجود مقدس او چیست؟ کار او میراندن نیست. در همه جوانب کار او زنده کردن است. مرگ کار انسان است، که خودش را می‌کشد. «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» ۹. چه چیزی در گوش او می‌خوانی؟ خود را کشته است. به چه چیزی او را دعوت می‌کنی؟ او گوشش را کر کرده است. بگذار من او را زنده کنم تا بفهمد

چه خبر است. اما چه خوب است که انسان این جا به دم الهی زنده شود، نه به مرگ: «إِلَهِي لَا تُؤَدِّبُنِي بِعُقُوبَتِكَ، وَلَا تَمَكِّرْ بِي فِي حِيلَتِكَ، مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُوجِدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ أَيْنَ لِي النِّجَاةُ وَلَا تُشِطِّعُ إِلَّا بِكَ لَا الَّذِي أَحْسَنَ اشْتِغْنَى عَنْ عَوْزِكَ وَرَحْمَتِكَ، وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَلَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ، يَا رَبِّ» ۱۰. این خدا است. ببینید کارش چیست. اگر ما بفهمیم کار خدا چیست، چنان گرفتار او می‌شویم، چنان دل به او می‌بازیم، چنان عاشق او می‌شویم که دیگر هیچ چیز غیر او را نمی‌شناسیم.

درمان طبیب

یکی از عرفا بیمار شده بود. امیر شهر به این عارف، علاقه بسیار داشت؛ چون انسان خوب و مفیدی بود. اتفاقاً بهترین پزشک شهر هم گبر بود. امیر شهر برای این پزشک پیام فرستاد و گفت: زود بیا که یک انسان مایه‌دار و زیبا در شهر ما هست که بیمار شده است. او را معالجه کن، هر مقدار هم پول بخواهی، من می‌دهم. طبیب آمد و یک علامتی هم به گردش بود که علامت گبری بودن او بود، به نام زنار. بالای سر این آقا که نشست، گفت: به قیمت جانم هم که شده باشد، تو را درمان می‌کنم. عارف گفت: با قیمت ارزان‌تری می‌توانی مرا درمان کنی، لازم نیست از جان مایه بگذاری گفت: به چه قیمت می‌توانم تو را علاج کنم. عارف گفت: اگر این بند رقیبت تحمیلی شیطنی را از گردنت باز کنی، آزاد شوی و به او که تو را ساخته است، پیوندی، من خوب می‌شوم. گفت: من نامردم اگر این کار را نکنم؛ چون وقتی آمدم و قیافه تو را در رختخواب دیدم، چنان قیافه تو مرا گرفت که به تو قول دادم که اگر به قیمت جانم هم شده است، تو را درمان می‌کنم. زنجیر را پاره کرد و بیمار هم از رختخواب برخاست و نشست. گویی حالش بهبود یافت. گفت: پس اسلام را به من عرضه کن تا من هم مسلمان شوم. پزشک را مسلمان کرد و او رفت. امیر شهر گفت: بیمار را درمان کردی؟ گفت: بله گفت: چقدر پول به تو بدهم؟ گفت: من چیزی نمی‌خواهم؛ چون من رفتم بالای سر او و مسلمان شدم. امیر گفت: من گمان کردم که پزشک فرستاده‌ام تا بیمار را درمان کند، نمی‌دانستم که بیمار فرستاده‌ام نزد طبیب که معالجه شود. تو خود را نگه‌دار و با هر کس هم که روبه روی شدی درمانش کن یا اگر بیمار هستی دست کم کسی را بیمار نکن. اگر حسود هستی خودت باش، اگر بخیل هستی خودت باش، اگر مغروری، خودت باش، عاشق جهنم رفتن هستی خودت باش، دیگر زن و بچه و رفقا را به آن سو نکش و دیگران را بیمار نکن.

محاكمه يوسف

یوسف هم انسانی به تمام معنا سالم بود و هر بیماری را به راه سلامتی می‌کشید. خود، کپسول شهوت بود؛ ولی طرف مقابل خود را بیمار نکرد. این قدر تلاش کرد تا طرف مقابل او هم سالم شد. این قدر تلاش کرد تا مملکتی را به جاده سلامتی کشاند: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» ۱۱. اقتصاد بیمار مصر را به سوی سلامتی کشید. عقیده عزیز مصر فرعون پرست را به سوی توحید کشید. برادران بیمار خود را به سوی سلامتی کشید. سه مرتبه آنان را به کنعان برد و برگرداند تا این که سالم شدند. چنان با آنان رفتار کرد که همگی اشک می‌ریختند و به او التماس می‌کردند و به پدر التماس می‌کردند که شفیع ما شو و ما را از این ناراحتی نجات بده. تا هم خودت سالم باشی و هم سلامت را پخش کنی. اگر هم بیمار هستی، خود را قرنطینه کن تا فقط خودت این بیماری را داشته باشی، دیگر مرا بیمار نکنی، زن و بچه‌ها را بیمار نکنی، مردم، مدرسه و خیابان را دیگر بیمار نکنی. شاگرد امیرالمؤمنین ابن عباس می‌گوید: هفت سال در کاخ عزیز مصر بود و یک بار هم قیافه زلیخا را نگاه نکرد که ببیند او چه شکلی است. اعصاب زلیخا خیلی خراب شده بود. یک روز در اتاق نشسته بود، داد زد و گفت: یک بار این پلک را بالا بزن و مرا نگاه کن و بین من چه شکلی هستم. خدا لعنت کند زن عشوه‌گر را، زن طَبَّاز را، «الْفَأْتَاتِ فِي الْعَقَدِ» را. من به کسانی که

رعایت محرم و نامحرم را نمی‌کنند، بگویم که از رحمت خدا دور هستند. به بیش تر قلب‌ها خدا اطمینان ندارد و می‌گوید: «فَيَطْمَعُ اللَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» ۱۲. این آیه، خطاب به چه کسانی است؟ به زنان پیغمبر. زن پیغمبر پنجاه ساله و شصت ساله. خدا به او می‌گوید: اگر در زندان و تورفتی پشت در، با آن صدای طبیعی زنانه‌ات نگو: چه کسی هستی. بلکه تغییر صدا بده. من به بیش تر این دل‌هایی که در مدینه است، اطمینان ندارم. امروز که دوره تجدد و تمدن است، که دیگر هیچ. هنوز که فرهنگ امریکا از مملکت ما بیرون نرفته است. زلیخا گفت: یک بار چشم باز کن و چهره مرا ببین. یک وقت من می‌روم به دنبال قیافه دیدن؛ اما یک وقت قیافه‌دار پنج سال التماس می‌کند که مرا ببین، تفاوت از کجا است تا کجا. گفت: نه، من پلک چشمم را باز نمی‌کنم و به تو نگاه نمی‌کنم. گفت: چرا؟ یوسف گفت: از کور شدن چشم‌هایم می‌ترسم؛ چون اگر یک بار تو را نگاه کنم، از تماشای جمال او محروم می‌شوم. آن کس که تو را شناخت، دیگر به چه چیزی نگاه کند؟ کسی که در مغازه نشسته و دستش به طرف مال حرام دراز است، آدم بسیار بدبختی است. کسی که چشمش به قیافه حرام دراز است، آدم بسیار پست و بیچاره‌ای است: عالمی خواهم از این عالم به در تا به کام دل کنم خاکی به سر ۱۳ گفت: یوسف! تو که به ما نگاه نکردی، حالا-هم که می‌گویی نگاه نمی‌کنم؛ اما به تو می‌گویم: چشم‌های بسیار قشنگی داری. یوسف گفت: به چه جای عجیبی دل بسته‌ای! چه آدم بدبختی هستی! بدن مرا که داخل قبر می‌گذارند، اولین عضوی که از بین می‌رود، چشم است؛ چون خیلی لطیف است. پیه است. به یک نفر نگاه کن که از بین نمی‌رود. گفت: ای یوسف! بوی بسیار خوبی داری. یوسف گفت: ای زن بدبخت! گول این بو را نخور، صبر کن تا ما را درون قبر بگذارند، روز سوم بیا یک گوشه از قبر ما را سوراخ کن و بین چه بوی گندی فضای شهر را پر می‌کند. گفت: ای یوسف! چه مشکلی داری که به من نزدیک نمی‌شوی؟ چه دردی داری؟ من که رایگان در اختیار تو هستم، پولی که از تو مطالبه نمی‌کنم، چرا به من نزدیک نمی‌شوی؟ زیر پایت را نگاهی بینداز. فرش زیر پایت در این اتاق، از حریر خالص است. گفت: بیا از یکدیگر کامجویی کنیم. گفت: من تاکنون این فرش را اصلاً نگاه نکرده‌ام؛ چون به دنبال نصیب خودم در بهشت هستم. این جا نصیب ما چهار تا دیوار خشتی است که بعد از مردن ما ورثه می‌زنند تا شب چهلم به زور هم که شده، از یک آقای معمم اجازه می‌گیرند و ارث را تقسیم می‌کنند. گفت: ما این جا نصیبی نداریم. اگر بخواهیم به دنیا بچسبیم، به گونه‌ای که تو می‌گویی، نصیب خود را از بهشت از دست داده‌ایم. گفت: حالا که به هیچ شکلی زیر بار حرف من نمی‌روی، امروز تو را به شکنجه‌گران زندان می‌سپارم. یوسف گفت: به‌به! چه کار خوبی می‌کنی! چون امروز که از دست تو خلاص می‌شوم و خدا مرا به قیمت گران می‌خرد. محاکمه یوسف در قرآن هم با این مسأله تمام می‌شود که خدا می‌گوید: وقتی او را در آن زندان تنگ و تاریک انداختند، گفت: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِيَا إِلَيْهِ» ۱۴. یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند.

پی‌نوشت‌ها

۱. یس (۳۶): ۳۳-۳۵. ۲. آل عمران (۳): ۱۶۹. ۳. یس (۳۶): ۳۳. ۴. جمعه (۶۲): ۸. ۵. مائده (۵): ۱۰۵. ۶. توبه (۹): ۹۴. ۷. نمل (۲۷): ۶۲. ۸. ابراهیم (۱۴): ۷. ۹. فاطر (۳۵): ۲۲. ۱۰. بحار الأنوار: ۹۵/۸۲. ۱۱. یوسف (۱۲): ۵۵. ۱۲. احزاب (۳۳): ۳۲. ۱۳. شیخ بهایی ۱۴. یوسف (۱۲): ۳۳.

جلسه ۵

سخن درباره خودشناسی است. این مطلب را انبیای گرام خدا در همه دوران عمرشان و آیات قرآن کریم و روایات بیان کرده‌اند؛ زیرا انسان به هر واقعیت و هر عالمی که می‌خواهد راه یابد از طریق خودش باید راه پیدا کند. اگر انسان به خود برسد و خود را کاملاً بشناسد، موقعیت و شخصیت خود را درک کند، به واقعیات می‌رسد، قبل از مرگش، سفر به عوالم الهی می‌کند و پس از مرگ هم سود رسیدن به واقعیات و نتیجه رفتن به عوالم را به احسن وجه به او عنایت می‌کنند. « وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » ۱. و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم. انسان که متولد می‌شود، به فرموده پیامبران و آیات قرآن و روایات، مرکز انواع سرمایه‌های الهی و مایه‌ها و استعدادها است. با پیدا کردن معرفت به قواعد الهی می‌تواند همه این مایه‌ها و سرمایه‌ها و استعدادها را آن چنان منظم به کار گیرد که صاحب یک ساختمان عظیم معنوی و الهی شود. وقتی صاحب این ساختمان عظیم معنوی و الهی شد، نخستین خیرش نصیب خود او می‌شود و بعد هم نصیب دیگران می‌گردد. روایتی را فیض کاشانی در « تفسیر صافی »، از پیامبر اسلام نقل می‌کند که می‌فرماید: « إِنَّ أَكْيَسَ الْكَيِّسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ » ۲. زرننگ‌ترین زرننگ‌ها در این دنیا کسی است که به حساب خود برسد و برای بعد از مرگ عمل کند. انسان وقتی به حساب خود رسیدگی می‌کند، درمی‌یابد که چه مایه‌های عظیمی در اختیارش است، گذشته از بدن، که برای ما تا حدی شناخته شده است؛ زیرا بدن یک جزء از همه این موجودیت است، و همه آن نمی‌باشد. این یک حصار است، یک چهاردیواری است. اصل کار درون این چهاردیواری است. این چهاردیواری را قرار داده‌اند که آنها محفوظ باشند. ما همواره روی این چهار تا دیوار را آجر می‌چینیم؛ ولی به کسانی که درون آن هستند، کاری نداریم. وقتی بار این دیوارها سنگین شد، فرو می‌ریزند و همه آنها را زیر آوار این تن می‌کشند.

سخن گفتن اهل جهنم

در قرآن مجید هست که اهل جهنم، پنج بار با پروردگار سخن می‌گویند. علت آن را ما نمی‌دانیم. هر پنج مرتبه هم یک درخواست دارند و یک پاسخ می‌شنوند. این پنج مرتبه سخنشان این است که خدایا! تو می‌توانی ما را از جهنم بیرون بیاوری، ما را به دنیا برگردان تا همان کسی شویم که تو می‌خواهی؛ یعنی آن گوهرهای گرانی که در وجود ما گذاشتی، بشناسیم. پیامبر می‌فرماید: در جهنم انسان همه چیز را به خاطر می‌آورد، در بهشت هم انسان همه چیز را از یاد می‌برد؛ چون بهشت جای به خاطر آوردن چیزی نیست. بهشت جای استراحت است. اگر انسان بخواهد دوباره یاد گذشته کند، ممکن است ناراحت شود. نیازی هم نیست که انسان در بهشت به یاد دنیا بیفتد. مسافرتی داشته است به نام عبودیت و انواع رنج‌ها، زحمت‌ها و مشقت‌ها را در این مسیر تحمل کرده است. مردن که فرا می‌رسد، ملک الموت می‌آید برای این که فضای استراحت به او بدهد. در ایام استراحت، چنان او را مست می‌کنند که در آن مستی، فقط لذت می‌برد. جای هیچ چیز دیگری نیست. کسانی که دارای مقامات عالی هستند، « مِنْ اللَّهِ » لذت می‌برند. آنان که دارای مقام متوسط هستند، « مِنْ النَّعِيمِ » لذت می‌برند. کسانی که خیلی بالاتر هستند، « مِنْ اللَّهِ وَ مِنْ النَّعِيمِ » هر دو لذت را می‌برند. بعضی‌ها هم که خیلی بالاتر هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: انسان نمی‌تواند بفهمد که چیست و چه خیر است. حتی ملائکه هم به آنان دست‌رسی ندارند؛ یعنی لیاقت این که بروند پیش آنان را ندارند. جای دیگری هستند. فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر، آنجا فقط با خدا هستند.

پایان جاده اهل معرفت

اهل معرفت وقتی به آخر جاده اهل عشق، اهل عمل، اهل اخلاق و اهل عبادت می‌رسند خسته‌اند؛ زیرا کار بسیار کرده‌اند. ساختن یک ساختمان الهی، واقعا کار ساده‌ای نیست. رنج بسیار می‌خواهد. انسان وقتی که می‌خواهد بدن را بسازد طبق نقشه معمار و

مهندس اصلی عالم، کار ساده‌ای است: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» ۳. از خوردنی‌های پاکیزه بخورید. «وَكُلُوا مِمَّا زَرَعَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» ۴. و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما فرموده است، بخورید. «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» ۵. و اموالتان را در میان خود به باطل و ناحق نخورید. این‌ها همه مصالح ساختمانی بدن هستند که البته در آن چه در این بدن هست، تأثیر می‌گذارند: «النَّاسُ مَعَادِنَ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» ۶. پیغمبر می‌فرماید: مردم معدن هستند و این بدن چهار دیواری دور معدن است. هر چه هست درون آن معدن است. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» ۷. به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آن چه حرام است، مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند. تا وقتی هستی، چشم بدن را نگه دار. «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» ۸. و به زنان باایمان بگو: چشمان خود را از آن چه حرام است، فرو بندند و شرمگاه خود را حفظ کنند. شهوت بدن را نگاه دار و آن را حفظ کن. «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» ۹. و در زمین، با تکبر و سرمستی راه مرو. سنگینی بدنت را روی پاهایت نینداز و سینهات را سپر نکن. به گونه‌ای راه نرو که چشم‌ها را به خودت خیره کنی، یعنی که ما هم هستیم.

آنچه گفتنش شرک است

کسی که خدا را شناخته است، احساس مستی به او دست نمی‌دهد. در دعای عرفه سید الشهدا علیه السلام به حضرت حق عرض می‌کند: با همه علمم که آن علم را هم تو به من دادی، جهل محض هستم در برابر تو، وای به جهل محض من در برابر تو! او عالم است، او حکیم است، او قادر است، او مالک است، دیگر بعدی ندارد. اگر شما بگویید: من هم مالکم، شرک است، بگویی: من هم عالمم، شرک است، بگویی: ما هم قدرت داریم، شرک است. شما نگو من عالم هستم، بلکه شما بگو: «وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» ۱۰. پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب‌ها را به من آموختی. من امانت‌دار علم هستم، نه عالم. «قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» ۱۱. من مالک نیستم، ملکی ندارم، قدرتی ندارم. «لا حول و لا قوه الا بالله» و «لا مؤثر فی الوجود الا الله». همین یک کلمه هم بیش‌تر نیست. «لا اله الا الله» یعنی او هست و تمام. وقتی می‌گویم: او هست، یعنی عالم او است، مالک او است، قادر او است، سلطان او است، سید او است، مولا او است، عزیز او است، حی او است، قیوم او است. اگر بخواهم یک کلمه از این حرف‌ها را درباره خودم بزنم، شروع کرده‌ام به خراب کردن ساختمان وجود. پیغمبر جنگ‌های به آن مهمی کرد، چه جنگ‌هایی! بدر، احد، خندق و حنین، آخر جاده، پس از آن همه زحمت، خداوند به او گفت: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» ۱۲. [ای پیامبر!] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد. یک تیر به دست شما به هدف نخورد تیر در دست خودم بود. خودم به هدف می‌زدم. به خود نبالید که ما زدیم. از این رو می‌بینید کسی که هیچ ادعایی ندارد، چه انسان خوبی است و کسی که ادعا دارد، چه اندازه مشکل ایجاد می‌کند. انسانی ادعا دار اختلاف ایجاد می‌کند، کار را خراب می‌کند، آسان را مشکل می‌کند، زنده را می‌میراند، آبادی را خراب می‌کند و درگیری‌های شدید ایجاد می‌کند؛ اما کسی که ادعا ندارد، مانند آفتاب، فقط نور پخش می‌کند، هیچ چیزی را هم نمی‌گوید که مال من است! چون مال او هم نیست: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسَيَرَجًا مُبِينًا» ۱۳. ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.

فلسفه ایجاد صراط مستقیم

امام صادق می‌فرماید: صراط مستقیم را برای این گذاشته‌اند که ما هیچ چیزی نگوییم، فقط بگوییم: او، تا در همه چیز راحت

باشیم و این خیلی زحمت دارد که کسی خود را نبیند. البته اگر کسی خود را بشناسد، دیگر خود را نمی‌بیند. اگر انسان خود را بشناسد، خدا را می‌بیند. پیامبر هم می‌فرماید: « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ » ۱۴. کسی که خود را بشناسد به تحقیق که خدا را شناخته است. اگر انسان خود را بشناسد و به حساب خود رسیدگی کند، در حسابرسی به خود، خدا را پیدا می‌کند و محو جمال او می‌شود و دیگر چشم دیدن خود را ندارد. تا خود را شناخته، خودبین است. تا خود را شناخته، متکبر است و تا ادعا دارد. وقتی که خود را شناخت، خدا را شناخته است و محو آن جا می‌شود و همواره می‌گوید: مِنَ اللَّهِ، إِلَى اللَّهِ، عَلَى اللَّهِ، بِاللَّهِ، فِي اللَّهِ، لِلَّهِ: « وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ » ۱۵. من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم. دیگر هیچ ادعایی ندارد: « وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى » ۱۶. گفت: پروردگارا! من به سوی تو شتافتم تا خشنود شوی. « وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ » ۱۷. و هنگامی که بیمار می‌شوم، او شفایم می‌دهد. « إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّهِدِينَ » ۱۸. [وقتی از این مهلکه جان سالم به در برد] گفت: به راستی من به سوی پروردگارم می‌روم و [او] به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد.

ساختمان بدن

حضرت موسی می‌گوید: من با همه هستی‌ام می‌دوم تا به تو برسم و رضایت تو را جلب کنم. کار دیگری غیر از این ندارم. این بدن‌سازی نیست که کار ساده‌ای باشد. قرآن درباره بدن‌سازی می‌فرماید: « قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ » ۱۹. چشم را خراب نکنید. بگذارید سر جای خودش باشد. ساختمان بدن، این‌گونه درست می‌شود: با ندیدن نامحرم. بگو شهوت را نگه دارند، دستشان را نگه دارند، پایشان را نگه دارند: « وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ». شکم را نگه دارند: « كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ ». زبانشان را از دروغ، غیبت، تهمت، فحش، مسخره و ناسزا نگه دارند. پوست را از لمس بدن غیر نگه دارند. لباسی که می‌پوشند، لباس فخر و تکبر و افتخار و خودنمایی نباشد. این مربوط به بدن؛ اما بگو عقل را هم بسازند: « لَأَيَّاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » ۲۰. نشانه‌هایی بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا است. « لَأَيَّاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » ۲۱. یقیناً در این امور برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

سفرش به خودسازی

بگو که کتاب آفرینش را پیش رویشان بگذارند و ورق بزنند که من چه کار کرده‌ام. عقل را بسازند، روح را بسازند، نفس را بسازند: « وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا » ۲۲. و به نفس و آن که آن را درست و نیکو ساخت. پس بزه‌کاری و پرهیزگاری‌اش را به او الهام کرد. بی‌تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد. باید شروع کنند به ساختن. بنده‌های خدا باید یک نفری هم بسازند و کمکی ندارند. در این جا چون انسان مکلف است، می‌سازد و می‌سازد و آخر جاده ساختمان را که تحویل می‌دهد، یک بدن به تمام معنا پاک و ساخته شده تحویل می‌دهد. « إِنَّ أَكْبَرُ السِّبْطِ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ » ۲۳. زرنک‌ترین زرنک‌ها کسی است که به حساب خود رسیدگی کند. بدن را ساخته، نفس را ساخته، عقل را ساخته، روح را ساخته است و بسیار خسته شده است. آخر جاده، خدا می‌خواهد او را تحویل بگیرد. چه کسی می‌تواند معنای این آیه را بفهمد که پروردگار می‌فرماید: « وَسَيَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا » ۲۴. و پروردگارشان باده طهور به آنان می‌نوشاند. خود من در آخر جاده، مجلسی برپا می‌کنم و این مهمان، بر من وارد می‌شود و ساقی خود من هستم، خودم شراب طهور در کام او می‌ریزم. چه کسی از مستی آن شراب، درمی‌آید؟

افکار جهنمی‌ها

اما جهنمی‌ها هزار نوع فکر به ذهنشان هجوم می‌برد. برای چشمشان ، برای دستشان ، برای گوششان ، برای شکمشان ، برای شهوتشان ، برای هر یک از گناہانی که انجام داده‌اند ، و برای ظلمها و جنایتها ، خیانتها ، زدوبندها ، مکرها و غلها و غشها ، همواره هجوم فکر خواهد بود که چرا این طور شد؟ ای کاش نکرده بودیم! ای کاش نخورده بودیم! همه را آورده بودند و روی این چهار دیوار بدن چیده بودند. هنگام مرگ هم ، که همه این گوهرهای درون ، زیر آوار خرد شده و از بین رفته است ، می‌خواهد آنها را از زیر آوار بیرون بکشد. پنج بار به خدا می‌گوید : من را بیرون بیاور! تا به دنیا برگردم. جای ساختمان‌سازی این جا است. وقتی که ملک الموت آمد ، دیگر همه وسایل را از دست می‌گیرند و به مرده تبدیل خواهی شد. البته مرده‌ای که امیرالمؤمنین می‌فرماید : این گونه او را از خواب بیدار می‌کنند : « النَّاسُ نِيَامُ إِذَا مَاتُوا إِنْ تَهُوْا » ۲۵. تا امروز مرده بودند و زیر آوار رفته بودند. امروز آنان را زنده می‌کنند. خداوند در سوره تبارک می‌فرماید : « أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ » ۲۶. آیا برای شما بیم‌دهنده‌ای نیامد؟ آیا در دنیا که بودی ، به تو نگفتند که چگونه زندگی کن؟ « قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ » ۲۷. می‌گویند : بله ، برای ما بیم‌دهنده‌ای آمده بود. این همه خرابی که به بار آوردی ، خودت مقصر هستی. شیطان هم به گردن نمی‌گیرد و می‌گوید : من خراب نکردم ، بلکه من فقط یک گوشه ایستادم و گفتم : خراب کن. می‌خواست خراب نکند. اگر به حرف شیطان هم گوش ندهی و خراب نکنی عجیب بدبخت می‌شود دائم می‌آید می‌بیند که گوش نمی‌دهی خسته می‌شود تو را رهامی کند و می‌رود ، ضعیف می‌شود.

بیچارگی شیطان

پیامبر می‌فرماید : یک روز شیطان را دیدم ، مانند چیزی که در نمک بیفتد و آب شود ، آب شده بود ، زرد ، رنگ پریده ، لاغر ، مردنی و بیچاره. به او گفتم : چه شده است؟ گفت : از دست چهار برنامه سخت بیمارم : یکی از کسب حلال. هر چه تلاش می‌کنم که عده‌ای را حرام‌خوار کنم ، نمی‌شود. هر چه پول و طلا- و نقره را نزد آنان جلوه می‌دهم ، هر چه مال دنیا را جلوی چشم آنان می‌آورم ، اصلاً توجه نمی‌کنند. کسب حلال ، کلنگی است که به جان من افتاده است. بعضی از مردم هم با همه توان ، برای خراب کردن خودشان می‌تازند. یک عمر روی این بدن می‌چینند و درون را نگاه نمی‌کنند که آن را هم بسازند. درون کاملاً خراب است : « مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ » ۲۸. سرگذشت آنان سرگذشت کسانی است که [در شب بسیار تاریک بیابان] آتشی افروختند [تا در پرتو آن ، خود را از مهلکه نجات دهند] ، چون آتش ، پیرامونشان را روشن ساخت ، خدا [به وسیله توفانی سهمگین] نورشان را از میان برداشت و آنان را در تاریکی‌هایی که مطلقاً نمی‌دیدند ، وا گذاشت. خداوند چه مثل زیبایی می‌زند! می‌گوید : این چراغی را که روشن کرده است ، نگاه نکن. اگر باد بزند ، خاموش می‌شود و کران تا کرانش را تاریکی می‌گیرد. انسان اهل جهنم ، بار دوم هم می‌گوید : من را برگردانید. باز به او می‌گویند : برای چه می‌خواهی برگردی؟ اگر می‌خواهی خودت را درست کنی که قبلاً در آن جا بودی. بار پنجم که می‌گوید : خدا یا! مرا برگردان ، پروردگار به ملائکه می‌گوید : « قَالَ اخْسِئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ » ۲۹. [خدا] می‌گوید : [ای سگان !] در دوزخ گم شوید و با من سخن مگویید ! ای ملائکه من! این التماس‌کننده‌های جهنم را مانند سگ رد کنید و زبانشان را برای همیشه ببندید که دیگر حرف نزنند. اینان هر چه حرف داشتند ، در دنیا زدند. این جا دیگر جای حرف زدن نیست. « إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » ۳۰. زرنک‌ترین زرنک‌ها کسی است که به خودش برسد. و عَمَلٌ بَعْدَ الْمَوْتِ . برای پس از مردنش کار کند. « و أَحَقُّقَ الْحَمَقَاءَ مِنْ اتَّبَعِ فِيهِ نَفْسُهُ هَوَاهُ » ۳۱. نادان‌ترین نادانان کسی است که خود را به دست هوا سپرده باشد. و تَمَنَّا عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي . بدون سازندگی و فعالیت ، به پروردگارش امید بسته باشد. این احمق‌ترین احمق‌ها است.

هادی مطلق خداست

خوش به حال کسانی که این جاده را طی کرده‌اند و خود را ساخته‌اند. خوش به حال ما که به ما هم عشق ساختن خودمان را داده‌اند. فعلاً اسمش را می‌بریم و حرفش را می‌زنیم و نقشه‌اش را می‌کشیم. پس از این که شروع کنیم به خودسازی، همه درهای رحمت، به روی ما باز می‌شود: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» ۳۲. یعنی ای بنده من! تو برخیز حرکت کن، دیگر کاری به بقیه‌اش نداشته باش. من دست تو را می‌گیرم و در همه کارها خودم کمکت می‌کنم. به آخر جاده هم که رسیدی، ساقی‌ات برای رفع خستگی، خودم هستم: «وَسَيَقَاهُمُ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» ۳۳. شیطان گفت: کسب حلال، مرا بیچاره کرده است. همین انسان حلال‌خور، وقتی صدای اذان بلند می‌شود: «رِحَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» ۳۴. مردانی که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد.

اعلامیه خدا

انسان مؤمن با شنیدن صدای اذان، همه کارهایش را رها می‌کند. دیگر دستش به کاری بند نیست. اذان اعلامیه خدا است که ای بنده من! به سوی من بیا. معنای اذان، این است که لحظه‌ای رسیده است که تو را می‌خواهم، بیا! او هم می‌رود. می‌دانید که اینان چگونه وارد نماز می‌شوند؟ با بدن پاک و با لباس حلال. شیطان از دست آنها ضعیف شده است و ناله می‌کند. در نماز هم دیگر کاری به آنان ندارد. نماز آنان سفر است. شیطان گفت ای رسول الله! کار دیگر آنان که مرا بیچاره کرده و تا مرز کشتن پیش برده، آن است که با عمل صالح و اخلاق، از دست من به خدا پناه می‌برند. «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» یعنی ترک حرام و ادای واجب. «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم». کار دیگر آنان که برای من بسیار سنگین است و طاقت آن را ندارم، وقتی است که به سوی میدان جنگ سرازیر می‌شوند. «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مَّرْصُوصَةٌ» ۳۵. خدا کسانی را دوست دارد که صف‌زده در راه او جهاد می‌کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند.

بنیان مرصوص

شیطان با این بنیان مرصوص چه کار کند، جز این که از هر سو، که به بنیان مرصوص برخورد می‌کند، خودش زخمی می‌شود و اسکلت خودش می‌شکند؟ مخصوصاً وقتی که ببیند شب‌های جمعه و در نیمه شب‌ها جوانان و نوجوانان پاکدل و عاشق حق، صورت بر زمین نهاده و این گونه با خدای خود نجوا می‌کنند: «إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ» و «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ» فرار می‌کند. اگر فرار نمی‌کرد و به قول پیامبر، مانند جنس افتاده در نمک، آب نمی‌شد، اینان به شهادت نمی‌رسیدند، کسب حلال آنان ادامه پیدا نمی‌کرد، به اذان گوش نمی‌دادند، این گونه به خدا پناه نمی‌بردند. معلوم می‌شود که آنان خوب او را رانده‌اند. خوش به حال همه شما! خوش به حال کسانی که رفتند! خوش به حال کسانی که در حال حرکت هستند! خوش به حال کسانی که نیت کردند که حرکت کنند! خود حرف زدنش هم لذتی دارد. حرف زدن، مانند در زدن است. این «یا رب» گفتن، «یا الله» گفتن، نیت کردن، ناراحت شدن که چرا بد گذراندم، همه اینها در زدن است. از هر کدام که استفاده کنید، والله بلافاصله خود پروردگار می‌گوید: کیست؟ تو هم همان سخن زین‌العابدین علیه السلام را به او بگو: «إِلَهِي هَلْ يَرْجِعُ الْعَبْدُ الْآبِقُ إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ» ۳۶؛ بنده فراری تو هستم، نمی‌دانستم، اکنون برگشتم، در را باز کن! آن گاه ملائکه را به استقبال تو می‌فرستد: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» ۳۷. او است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید. «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» ۳۸. اینانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان ثابت و پایدار کرده است و به روحی از جانب خود،

نیرومندشان ساخته است .

پی نوشت ها

- ۱ . نحل (۱۶) : ۹۷ . ۲ . تفسیر الصافی : ۱/۸۴ . ۳ . مؤمنون (۲۳) : ۵۱ . ۴ . مائده (۵) : ۸۸ . ۵ . بقره (۲) : ۱۸۸ . ۶ . الکافی : ۸/۱۷۷ .
- ۷ . نور (۲۴) : ۳۰ . ۸ . نور (۲۴) : ۳۱ . ۹ . اسراء (۱۷) : ۳۷ . ۱۰ . یوسف (۱۲) : ۱۰۱ . ۱۱ . یوسف (۱۲) : ۱۰۱ . ۱۲ . انفال (۸) : ۱۷ .
- ۱۳ . احزاب (۳۳) : ۴۵ - ۴۶ . ۱۴ . عوالی اللثالی : ۱۵ . ۱/۵۴ . انعام (۶) : ۷۹ . ۱۶ . طه (۲۰) : ۸۴ . ۱۷ . شعراء (۱۷) : ۸۰ . ۱۸ .
- صافات (۳۷) : ۹۹ . ۱۹ . نور (۲۴) : ۳۰ . ۲۰ . رعد (۱۳) : ۴ . ۲۱ . رعد (۱۳) : ۳ . ۲۲ . شمس (۹۱) : ۷ - ۹ . ۲۳ . تفسیر الصافی : ۱/۸۴ .
- ۲۴ . انسان (۷۶) : ۲۱ . ۲۵ . بحار الأنوار : ۴/۴۳ . ۲۶ . ملک (۶۷) : ۹ . ۲۷ . ملک (۶۷) : ۱۰ . ۲۸ . بقره (۲) : ۱۷ . ۲۹ . مؤمنون (۲۳) : ۱۰۸ . ۳۰ . تفسیر الصافی : ۱/۸۴ . ۳۱ . تفسیر الصافی : ۱/۸۴ . ۳۲ . عنکبوت (۲۹) : ۶۹ . ۳۳ . انسان (۷۶) : ۲۱ . ۳۴ . نور (۲۴) : ۳۷ .
- ۳۵ . صف (۶۱) : ۴ . ۳۶ . صحیح سجادیه ، ابطحی : ۳۷ . ۴۰۲ : ۴۸) . ۳۸ . ۴ : ۳۸ . مجادله (۵۸) : ۲۲ .

جلسه ۶

توجه خداوند به زمین

در بخشی از سوره مبارکه یس که از مهم‌ترین سوره‌های کتاب خدا است و پیامبر اسلام آن را قلب قرآن نامیده‌اند و حاوی قسمت بزرگی از مسائل الهی ، انسانی ، دنیایی و آخرتی است - درباره عنایت خداوند به زمین ، این گونه می‌خوانیم : « و الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا » ۱ . خدا می‌فرماید : زمین مُرده با دم من و با نسیمی که به او می‌زنم ، زنده می‌شود . با زنده شدن زمین ، آثار مهمی از آن بروز می‌کند که البته تعداد این آثار مهم ، هنوز برای دانش بشر روشن و معلوم نشده است . کره زمین و حیات آن از شگفتی‌های بسیار با عظمت عالم هستی و عالم خلقت است . در آیه یکی از سوره‌های قرآن ، پروردگار عالم همه را به تماشای مجموع آثاری که از زمین ظهور می‌کند ، فرا می‌خواند ، آن هم از دو منبع خاک و آب و می‌گوید : ببینید از آمیختن آب و خاک دو تا عنصری که شکل و رنگی ندارند ، من چه منفعی و چه آثاری در اختیار شما قرار می‌دهم ! دنیای علم ، برای هر یک از آثاری که از زمین بروز می‌کند ، کتاب جداگانه نوشته است ، پرونده‌های بزرگی در مراکز مهم علمی ، برای آثار زمین تشکیل داده‌اند و عمرها برای شناختن آثار زمین مصرف کرده‌اند . زمین در دنیای علم ، احترام و عظمت بسیار دارد . این دم حیاتبخش الهی وقتی به زمین مرده می‌رسد ، زمین زنده می‌شود : « وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ » ۲ .

آثار زمین

باغ‌های مختلفی از خرما پس از زنده شدن زمین به وجود می‌آید . از آن جا که در چند آیه نمی‌شود همه آثار زمین را توضیح داد ، خداوند برای معرفی کردن خود و برای نشان دادن بسیاری از واقعیات ، دورنمایی از مسائل را ذکر می‌کند . اگر می‌خواست همه آثار را بیان کند ، باید کتابی بزرگ به قطر خود کره زمین تشکیل می‌شد ؛ چون بیان آثار هر عنصری باید همراه با همه اجزایش باشد . البته انسان‌ها از درک حقیقت همه اشیا عاجزند و کسی تاکنون نتوانسته است حقیقت یک عنصر را آن گونه که هست ، بیان کند . آن چه بیان شده است فقط درباره طول ، عرض ، عمق ، حجم و صفات عناصر است ، نه حقیقت آنها . البته این گونه هم نیست که انسان به کلی درباره حقیقت اشیا جاهل بماند . اگر انسان مسافرت روحی به عالم الهی بکند و قطره وجود او به دریای نامتناهی الهی بپیوندد ، می‌تواند حقیقت‌ها را ببیند ؛ اما اگر تنبلی کند و این سفر را نداشته باشد ، فقط می‌تواند به تماشای آثار و

صفات و رنگها و طولها و عرضها و حجمها بنشینند. بنابراین، انسان می‌تواند حقیقت را به دست آورد. بعضی از اولیای خدا ثابت کرده‌اند و این مطلب که در فلسفه بیان شده و از جملات ریشه‌ای دانش فلسفه است ذاتی لایتغیر است، درست نیست و می‌توان حدود ذاتی را شکست و از چهارچوب آن درآمد. جبرئیل امین، از ادامه سفر با پیامبر باز ماند. پیغمبر به او فرمود: چرا نمی‌آیی؟ او گفت: اگر به اندازه بال مگسی حرکت کنم، همه هستی‌ام به باد می‌رود، طاقت ما تا این جا تمام است. «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» ۳. سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد. پس [فاصله‌اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک تر. ما نمی‌دانیم این نزدیک شدن یعنی چه و انسان تا کجا پیش رفته است. انسانی که روزگاری بر او گذشت و پروردگار می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» ۴. آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خور ذکر نبود؟ یعنی انسان ارزش ذکر را نداشت که ما سخن از او را پیش بیاوریم؛ اما وقتی حرف او را پیش آورد، کامل و جامع آن را مطرح نمود.

انسان مطلع الفجر عالم

انسان کلمه‌الله خاص است. بقیه موجودات عالم، کلمه عام هستند. همه موجودات، کلمه رحمانیه هستند. انسان، هم کلمه رحمانیه است و هم کلمه رحیمیه است. عرفای بزرگ الهی می‌گویند: جامع ترین تعبیری که در حق انسان می‌توان گفت، این است که انسان «مطلع الفجر» همه واقعیات عالم است. محل طلوع همه حقایق است. بقیه، مشرق جزئی هستند و این موجود، مشرق کلی است. قرآن مجید وقتی که از عالم علم الهی ظهور پیدا می‌کند، از چه مشرقی طلوع می‌کند؟ خود قرآن مجید می‌گوید: «وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ» ۵. و قرآن بزرگ را به تو عطا کردیم. «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» ۶. و اگر بدانید بی‌تردید این سوگندی بس بزرگ است. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» ۷. یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد]. از کتاب‌های مکنون طلوع می‌کند. کتاب مکنون در این عالم چیست؟ سینه وجود مقدس پیغمبر می‌باشد. این مطلع الفجر همه حقایق است. مایه مشرق و مطلع الفجر شدن، در وجود انسان هست. کسانی که بی‌معلم، عالی‌ترین مطالب را در این عالم گفته‌اند، چگونه گفته‌اند؟ ابراهیم هر چه گفته است، بی‌معلم بشری گفته است. این همه عنایت از چیست؟ از مشرقی بودن و مطلع الفجر بودن او است. مردی که خدا در قرآن مجید می‌فرماید: در همه چهل سال عمرش از هنگامی که متولد شد تا وقتی که امین وحی، بر او نازل شد، نه چیزی خواند و نه چیزی نوشت و پروردگار می‌فرماید: بعد هم اجازه ندادم یک بار بنویسد: «إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطُلُونَ» ۸. و پیش از این [قرآن]، تو هیچ نوشته‌ای را نمی‌خواندی و آن را با دست خود نمی‌نوشتی و گرنه باطل‌گرایان یاوه‌گو [در وحی بودن و حقایق آن] شک می‌کردند. نمی‌خواست چشمی ببیند که او قلم به دست گرفته است؛ یعنی بی‌قلم و بی‌معلم و بی‌قرائت، مطلع الفجر همه حقایق عالم شده است: «سَيَلَامٌ هِيَ حَيْثِي مَطْلَعِ الْفَجْرِ» ۹. این شب تا برآمدن سپیده‌دم [سراسر] سلام و رحمت است. او مطلع الفجر است و هر خورشیدی از حقایق الهی، از وجود او طلوع کرده است.

نزول پیامبر

خداوند در سوره لقمان می‌گوید: اگر دریاها مرکب شوند و درخت‌ها قلم و همه نویسنده، کلمات خدا تمام نمی‌شود. خداوند درباره پیامبر عزیز اسلام، ماده «نزل» را به کار برده، می‌گوید: او را نازل کردم و درباره ما می‌گوید: شما را از خاک آفریدم؛ یعنی شخصی که شما می‌بینید این نیست. او بی‌رنگ بی‌رنگ در عالم الهی، ظرف همه چیز بود. رنگ بشری را که به او زدم، به این علت بود که بیاید و دست شما را بگیرد. اگر هدایت شما در کار نبود، او را این جا نمی‌فرستادم. این جا ظرف پذیرش او نیست.

حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله

این روایت را ملا صدرای شیرازی در تفسیر آیه نور نقل می‌کند و می‌گوید: خداوند حقیقت پیغمبر را مستقیم از حقیقت خود او خلق کرد. و نکته مافوق درک بشر نیز همین جا است. از آیات قرآن و روایات و وضع بشر، دانسته می‌شود که بشر از مجموعه‌ای از عناصر مادی خلق می‌شود که بعد دم حیاتی به او دمیده می‌شود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذْ أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ۱۰. شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود. با لحاظ زمان و ترکیب مواد و عناصر، «وَصَوَّرَهُ»: به او شکل داد. «وَصَيَّرَهُ عَلَىٰ يَقِينٍ»: در دست عنایت خود، پیغمبر را بالا دست همه عالم نشانده. در دست عنایت خود، او را خلق نکرد و کنار بگذارد. در همان دست عنایت و فضای رحمت خاصه، او را نگاه داشت، آن هم بالادست همه چیز. «يَبْقَىٰ ذِكْرُكَ نُورٌ بَيْنَ يَدَيِ تَعَالَىٰ مِائَةَ أَلْفِ عَامٍ». منظور از «مِائَةَ أَلْفِ عَامٍ» زمان مادی نیست. این دست به معنای عنایت خاص است. «فَكَانَ يُلَاحِظُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ لِحْظَةً وَ نَدَّرَهُ»: پروردگار در شبانه‌روز عالم الهی، هفتاد هزار بار به این نور در دست رحمتش نظر عنایت می‌کرد و در هر نظری، عنایتش به او اضافه می‌شد. «يَكْشُوا فِي نَظْرَةِ نُورٍ جَدِيدًا وَ كَرَامِيَةً جَدِيدَةً»: هر مرتبه‌ای که در آن صد هزار سال به پیامبر نظر کرد، نور و کرامت جدیدی به او داده شد. پس از طی این منازل، «خَلَقَ مِنْهُ الْمَوْجُودَاتِ كُلَّهَا»: همه هستی را از پرتو همان نور آفرید. منظور این است که همه خلقت، غیب و شهودش را مدیون وجود پیغمبر است. آن گاه خدا نکند که این انسان، در قیامت وارد شود و بگوید: از فلان شخص شاکی هستم. ببینید چه می‌شود.

رضایت ولی خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام که تربیت یافته دست پیامبر و قطعاً دارای مقام پس از ایشان است، با دو یا سه نفر در جایی نشسته بودند. شخصی ظرف غذایی برای آنان آورد. یکی از آنان دست برد تا از غذا بردارد و بخورد. امیرالمؤمنین علیه السلام دست او را گرفت و فرمود: نخور، غذا مسموم است. او گفت: ما هر وقت با تو جایی رفتیم، یک چیزی را مسموم اعلام کردی. آن گاه لقمه اول را در دهان گذاشت و خورد. لحظاتی نگذاشت که لرزش شدیدی به او دست داد و از دنیا رفت. دوستانش جنازه او را به مسجد پیغمبر آوردند و از ایشان خواستند بر جنازه نماز بخوانند. پیامبر صلی الله علیه و آله علت مرگ او را پرسیدند. داستان را گفتند. حضرت فرمودند: باید علی را بیاورید تا ببینیم دل علی از او رنجیده است یا نه. اگر رنجیده است، من نماز نمی‌خوانم. امیرالمؤمنین آمد. پیامبر فرمودند: علی جان! جریان چیست؟ امام گفت من به او گفتم: غذا را نخور؛ اما او خورد و به من هم پرخاش کردم. پیامبر فرمود: اکنون درباره او در چه حالی هستی؟ عرض کرد: از او راضی شدم. پیامبر فرمود: نماز می‌خوانم سپس فرمود: اگر علی از او راضی نمی‌شد، تا ابد در نجاتی به روی او باز نمی‌شد. اکنون حساب کنید که اگر خود پیامبر از کسی دلگیر شود، چه خواهد شد. پیامبری که ۲۳ سال، خودش زحمت کشیده است. پس از ایشان هم سال‌ها امیرالمؤمنین و دیگر امامان زحمت کشیده‌اند و رنج برده‌اند. بعد هم علمای بزرگ دین زحمت کشیده‌اند تا امروز دین به دست ما برسد. مخالفت با پیامبر، با قرآن، با ائمه و با ولی فقیه، بسیار سنگین است.

برکات زمین

زمین مُرده را زنده کردم. «وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ» ۱۱: باغ‌های مختلفی از درخت خرما در این زمین به وجود آورد. خداوند خرما را مَثَل می‌زند؛ زیرا میوه پرحرارت و پرقدرتی است. هر کس دچار ضعف شود، به او خرما می‌دهند و کمبودش را جبران

می‌کنند. وقتی که مریم کبری عیسی را به دنیا آورد، پروردگار به او فرمود: شاخه بالایی سرت را با دست پایین بیاور. «تَسَاقِطُ عَلَیْكَ رُطْبًا جَنِّيًا» ۱۲: خرمایی به تو می‌دهد، آن خرما را بخور. خرما برای زایمان‌کننده، بهترین دارو است. «وَاعْنَابٍ» و انواع انگورها را من از این خاک مرده زنده شده بیرون آوردم. آب انگور بنابر تحقیقات دانشمندان، مساوی است با همه موادی که در شیر مادر وجود دارد و برای بدن مفید است. این انگور، برخلاف دیگر میوه‌ها، اگر کهنه شود، تبدیل به کشمش می‌شود و اثرش از انگور تازه بیش‌تر است. هر میوه‌ای اگر کهنه شود؛ خواص آن تضعیف می‌شود، غیر از انگور، که وقتی کهنه می‌شود، بهتر می‌شود. «وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ» ۱۳: و سنگ‌های سخت، تپه‌ها و کوه‌ها را می‌شکافم و برای شما و از زمین چشمه‌ها آشکار می‌کنم. «لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ»: برای این که از ثمرات این زمین بخورید. «وَمَا عَمَلُهُمْ إِلَّا» ۱۴: و آن چه با دست خود انجام می‌دهید. «أَفَلَا يَشْكُرُونَ» ۱۵: پس از زنده کردن زمین و به وجود آوردن انواع خرماها و انواع انگورها و راهنمایی شما، که با مواد غذایی چه کار کنید، آیا باز هم جای تشکر از من نیست؟ این لحن گلایه است؛ یعنی چرا شکر نمی‌کنید؟

معنای شکر

داستان شکر از داستان همه عبادت‌ها مهم‌تر است. خداوند نماز را در قرآن مطرح می‌کند؛ اما نمی‌گوید: مشتری آن کم است. درباره روزه نمی‌گوید که مشتری آن کم است. حج را که مطرح می‌کند، نمی‌گوید که مشتری آن کم است. جهاد هم با آن عظمتی که نزد خداوند دارد، نمی‌گوید که مشتری آن کم است؛ اما به شکر که می‌رسد، می‌گوید: مشتری آن کم است. مگر شکر چیست؟ خود او شکر را معنا می‌کند و می‌فرماید: همه نعمت‌هایی که به شما داده‌ام، اگر در همان جایی که خودم به شما گفته‌ام، مصرف کنید، این شکر است.

معنای ناسپاسی

آدم ناسپاس هم در میان انسان‌ها بسیار است. از صبح که ما بیدار شده‌ایم تا الان، به هر چه نامحرم نگاه کرده‌ایم، ناشکری چشم بوده است. غیبت‌ها و تهمت‌ها ناشکری زبان بوده است. گلایه‌ها از عالم، ناشکری زبان بوده است. اگر دختری از کنار انسان رد شده است و ما اندکی خود را به او نشان داده‌ایم، ناشکری همه بدن بوده است. زنی که از خانه بیرون آمده و موهایش را بیرون انداخته است برای جلب مردم، ناشکری همه وجود بوده است. اگر با همسر و فرزندان، بی‌جا دعوا کرده‌ایم، ناشکری در برابر عنایات الهی بوده است. اگر در فروش کالا-تقلب کرده‌ایم، ناشکری در معاملات و روزی خدا بوده است. همه این‌ها ناسپاسی است.

مؤمن مانند زمین است

«وَالْأَرْضُ الْمَتَّيَّةُ أَحْيَيْنَاهَا * وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَاعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَمَا عَمَلُهُمْ إِلَّا يَشْكُرُونَ» ۱۶. این آیات سوره یس، چه جالب چهره زمین را نشان می‌دهند! روزی پیامبر اسلام، روی منبر به مردم فرمود: می‌دانید مؤمن، مانند چیست؟ «المؤمن كالارض». وجود هر یک از شما برای خدا مانند زمین است. طبیعت مسأله هم همین است: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ». ما شما را از زمین خلق کردیم. هر کدام از ما برای خودمان یک کره زمین هستیم؛ زیرا همه عناصر وجود ما از زمین است. مادر اصلی و ریشه ما زمین است. آیا خدا زمین را دوست دارد مرده ببیند یا زنده ببیند یا زنده؟ اگر خدا زمین مرده را دوست داشت، رهایش می‌کرد تا مرده باشد و اگر مرده بود، موجودی خشکی بود که دیگر تعریفی نداشت؛ اما چون این را دوست نداشت، دم حیاتی به او دمید. پس از آن دم حیاتی، ببینید زمین چه شد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا

دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» ۱۷.

آنچه مرده را زنده می‌کند

خداوند مهربان دوست دارد زمین وجود بشر زنده باشد. پس ای انسان و این دم خدا و دم پیغمبر را بپذیر تا زنده شوی. دم خدا چیست؟ قرآن است. دم پیامبر چیست؟ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، زهرا، امیرالمؤمنین، امام صادق و امام باقر است. کسانی که گوش می‌دهند زنده می‌شوند. در وجودشان پس از زنده شدن، چه چیزی روییده می‌شود. امیرالمؤمنین در برنامه‌ای ده مسأله را برمی‌شمرد که در سرزمین وجود اینان می‌روید. این مسائل را حضرت در قالب شعر بیان می‌کند: «إِنَّ الْمَكَارِمَ أَخْلَاقٌ مُّطَهَّرَةٌ فَالَّذِينَ أَوْلَاهَا»؛ زنده می‌شوند به حیات ایمانی، غوغای درونی برپا می‌شود برای آنان. «وَالْعَقْلُ ثَابِتٌ»؛ بهترین اندیشمندان می‌شوند، عقل می‌شوند، موجودیت آنان عقل می‌شود. «وَالْعِلْمُ ثَابِتٌ»؛ دانش و بینش و آگاهی می‌شوند. او همان زمین مرده است که به سخن خدا گوش کرده است. «وَالْحِلْمُ رَابِعُهَا»؛ بردبار می‌شود و هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند او را از جا بکند. «وَالْجُودُ خَامِسُهَا»؛ همه وجود او سخاوت می‌شود. مانند چشمه‌های بیابان، برکت از او جاری می‌شود. چشمه‌های جود می‌شود. «وَالْفَضْلُ سَادِسُهَا»؛ هنرمند عجیبی می‌شود «وَالْبِرُّ سَابِعُهَا»؛ همه وجود آنان خوبی می‌شود. «وَالصَّبْرُ ثَامِنُهَا»؛ مانند کوه می‌شوند. «وَالشُّكْرُ تَاسِعُهَا»؛ همه وجودشان شکر می‌شود. «وَاللِّينُ بَاقِيهَا»؛ نرمی فوق‌العاده‌ای در روح و نفس و قلبشان پیدا می‌شود و نمونه خدا می‌شوند. «وَالنَّفْسُ تَعْلَمُ أَنِّي لَا أَصَادِقُهَا»؛ هواهای من بدانند که من هرگز قصد آشتی کردن با آنها را ندارم. «وَالسَّيِّئَةُ أَرْشُدُ إِلَّا حِينَ أُغْصِي»؛ اگر من بخواهم به خدا برسم، هرگز با این بادهایی که در وجودم می‌وزد، نباید این سو و آن طرف بروم. اگر زمین وجودم به دم الهی بخورد، این ده برنامه از درون آن می‌جوشد که از وجود زنده شده به حیات الهی ظهور می‌کند.

برنامه وجود انسان

در «تحف العقول» حدیثی از حضرت علی درباره مؤمن، نقل شده است که می‌فرماید: در انسان مؤمن، چهارصد برنامه وجود دارد. اگر اندکی جلوتر برویم، می‌شویم مظهر جوشن کبیر؛ یعنی هزار اسم و صفت در ما ظهور می‌کند. اندکی جلوتر چهارچوب هزار اسم را هم می‌شکنیم: «عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي». سوره انعام، آیه ۱۲۲ درباره زمین زنده وجود انسان می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مِثْنًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» ۱۸. آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن، در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی‌ها [بی‌جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟

فرق بین زنده و مرده

آیا کسی که زمین وجودش را در معرض دم حیاتبخش الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد و زنده شد با آن مرده پوسیده گندیده‌ای که غیر از شکم و شهوت، هیچ خاصیت دیگری در این دنیا ندارد، برابر است؟ قرآن مجید می‌گوید: این شخص، نور را با خود می‌برد. هنگام مردن، روشن است، در برزخ روشن است و در قیامت که وارد می‌شود، به پیامبر می‌گوید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» ۱۹. این نوری که با خود آورده‌اند، جلوی آنان را روشن می‌کند. با این نور، راه را می‌بینند که کجا باید بروند. نور او تا عمق بهشت کشیده شده است. با زنده شدن به دم الهی، انسان چراغ‌دار می‌شود: «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» ۲۰. این زنده شدن، فوز عظیم است. در میان این نور است که انسان خوب راه می‌رود و خوب عمل می‌کند.

نوری که می‌توان با آن همه دنیا را دید

مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری فرزند مؤسس حوزه علمیه قم که در قم از بهترین مدرّسان فقه و اصول بود می‌فرمود: من یک شب، در قم خواب دیدم که صدایی به من می‌گوید: به مشهد بیا، هزینه سفرت را می‌دهیم. از خواب بیدار شدم و به خانواده گفتم: برخیزید تا امسال به مشهد برویم. تصمیم گرفتم که همه تابستان را در مشهد باشم و برای این که در شهر، کسی مزاحم عبادت و درس و مطالعه‌ام نباشد، به منطقه ترقبه رفتم و هر روز به مشهد می‌آمدم و برمی‌گشتم. پس از سه ماه، همه پولی که داشتیم، تمام شد. خانمم مقداری پول نزد من امانت گذاشته بود که هر زمان خواست، به او برگردانم. با اجازه از ایشان مبلغ ۳۲۹ تومان از آن پول را برداشتم و خرج کردم. هنگام بازگشت، در راه آهن مشهد، بارهایمان را درون قطار گذاشتم و سوار شدیم. با خود فکر کردم که ۳۲۹ تومان از مال خانمم خرج کرده‌ام. پس این چه مهمانی‌ای بود. من که مبلغی را هم بدهکار شدم! سوت آخر را که قطار کشید، دیدم پسر مرحوم آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی، که یکی از عرفای شیعه بود و برای بیشتر مردم ایران ناشناخته بود، پشت پنجره قطار ایستاده است و اشاره می‌کند که پنجره قطار را باز کن. پنجره را باز کردم و ایشان پاکتی را به دست من داد و قطار حرکت کرد. پاکت را باز کردم و با کمال تعجب دیدم که مبلغ ۳۲۹ تومان پول نقد درون آن است. این نوری است که خداوند به برخی می‌دهد. چراغی است در دست آنان که همه جا را با آن می‌بینند. عده‌ای هم با دل تاریک، یک نفر را می‌خواهند که همواره دستشان را بگیرد و در گوششان فریاد بزند که مواظب باشید که دچار سقوط نشوید.

پی‌نوشت‌ها

۱. یس (۳۶): ۲. ۳۳. یس (۳۶): ۳۴. ۳. نجم (۵۳): ۸-۹. ۴. انسان (۷۶): ۱. ۵. حجر (۱۵): ۸۷. ۶. واقعه (۵۶): ۷. ۷. واقعه (۵۶): ۷۷-۷۸. ۸. عنکبوت (۲۹): ۴۸. ۹. قدر (۹۷): ۵. ۱۰. یس (۳۶): ۸۲. ۱۱. یس (۳۶): ۳۴. ۱۲. مریم (۱۹): ۲۵. ۱۳. یس (۳۶): ۳۴. ۱۴. یس (۳۶): ۳۴. ۱۵. یس (۳۶): ۳۵. ۱۶. یس (۳۶): ۳۳-۳۵. ۱۷. انفال (۸): ۲۴. ۱۸. انعام (۶): ۱۲۲. ۱۹. حدید (۵۷): ۱۲. ۲۰. حدید (۵۷): ۱۲.

جلسه ۷

مزرعه دل

سخن درباره خودشناسی، به این جا رسید که هر انسانی که از مادر متولد می‌شود، زمین وجود او همانند مزرعه‌ای در ایام زمستان، یک زمین مرده‌ای است که با تابش خورشید وحی، لیاقت و استعداد زنده شدن او، وی را به منبعی برای ظهور و تجلی مسائل باعظمت الهی تبدیل می‌کند. کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم کتاب سپید وجود انسان، پس از این که در برابر خورشید وحی قرار می‌گیرد، به نقش‌های ثابتی آراسته و منقش می‌شود که می‌تواند در این دنیا نشان دهنده خدا شود. اگر می‌خواهی خدا را ببینی، چون او دیده نمی‌شود، انسان را ببین که دیدن او، دیدن خدا است. پیامبر اسلام می‌فرماید: «مَنْ رَأَى فَعَدُ رَأَى الْحَقِّ» ۱. هر کس مرا ببیند، خدا را دیده است. آن حضرت می‌فرماید: هر کس علی را ببیند، خدا را دیده است، همه انبیا را دیده است.

فاصله بین دو ضد

در « اصول کافی » از امام باقر نقل شده است که می‌فرماید: هر کس ما را ببیند، وجه خدا را دیده است، اسمای حسنی الهی را دیده است: « أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا » ۲. آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن، در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی‌ها [ی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟ « قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » ۳. آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند مساوی‌اند؟ « وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ * وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ » ۴. نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند، و نه تاریکی و روشنایی، و نه سایه و باد گرم سوزان، و زندگان و مردگان هم یکسان نیستند. بی‌تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می‌شنواند و تو نمی‌توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند، بشنوی. « أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ » ۵. با این حال، آیا کسانی که مؤمنند، مانند کسانی هستند که فاسق‌اند؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند. این‌ها سخنان پروردگار است. واقعا آیا زمینی که هر نوع زراعتی روی آن به عمل می‌آید با زمینی که هیچ دانه‌ای را پرورش نمی‌دهد، مساوی است؟ ترازوی کدام عقلی این دو زمین را مساوی می‌داند که یک انسان زنده شده به دم الهی با یک انسان پیچیده در خرقة نفس کثیف مساوی باشد؟

عظمت خلیفه الله

انسان موجودی بالقوه بسیار عظیم است. جهانی بنشسته در گوشه‌ای است. فضایی که برای حرکت، در اختیار او قرار داده شده است، به هیچ موجودی حتی به ملائکه مقرب عطا نشده است، در وجود این انسان و در این ساختمان و بنای عظیم، اعضا و جوارحی قرار داده شده است که هر کدام از آنها می‌تواند یک منبع عظیم منفعت برای خود انسان و برای دیگران باشد.

قلب

یکی از عضوهایی که قرآن، پافشاری دارد که آن را بشناساند قلب است. پیغمبر عزیز اسلام با توجه به مجموع آیاتی که در قرآن مجید درباره قلب هست، می‌فرماید: در ساختمان وجود شما پاره گوشتی است که اسم آن را قلب گذاشته‌اند. اگر این قلب در راه صلاح قرار بگیرد، همه اعضا و جوارح انسان به پیروی از آن، آراسته به صلاح می‌شوند و اگر فاسد شود، همه را فاسد می‌کند. پیغمبر می‌فرماید که به قلبت رسیدگی شود زحمتی برای دیگر اعضا و جوارح نخواهی داشت؛ اما اگر به قلب رسیدگی نکنی و به سراغ دیگر اعضا و جوارح بروی تا آنها را به اصلاح بیاوری، اصلاح آنها ضمانت دوام ندارد. ضمانتی ندارد که در برابر خطر محفوظ بماند. امیرالمؤمنین علیه السلام از قلب تعبیر به « معدن » می‌کند و می‌گوید که همه چیز آنجا است. قرآن مجید می‌گوید: « ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ » ۶. این است [برنامه‌های حج و حدود و مقررات خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد، بدون تردید، این بزرگ شمردن، ناشی از تقوای دل‌ها است.

قلب حرم خدا است

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: « الْقَلْبُ عَرْشُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ ». و در روایتی دارند: « عَرْشُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ ». بعضی‌ها می‌گویند: در آیه « وَسَبَّحَ كُرْسِيِّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ »، منظور از کرسی، دل مؤمن است. امام صادق می‌فرماید: « قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تَسْكُنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ » ۷. قلب مؤمن حرم خدا است در حرم خدا نباید غیر خدا مأوی گزیند. خدا چند حرم دارد یا به تعبیر دیگر، خداوند متعال چند بیت دارد. یک بیت خدا بیت المعمور است که در قرآن مجید هم اسمش را برده است. یکی بیت المقدس

است که مسجد الأقصی در آن جا است و در قرآن مجید به عنوان قبله و حرم خدا از آن یاد می‌کند. یکی بیت الله است که کعبه معظمه است و نگذاشت دست کسی آن جا را برپا کند، جز پاک‌ترین دست‌ها که به دست ابراهیم خلیل بود. آن قطعه زمین زیر بیت را به عنوان ام‌القری - که یک معنای طبیعی دارد و یک معنای الهی و عرفانی - خودش انتخاب کرده است و ما فلسفه کار را نمی‌دانیم. یک نظر به سراسر کره زمین انداخت در علم ازلی خود، این قطعه را برای برپا شدن بیت در آن جا انتخاب کرد. اولین بیت عبادت را هم آن جا برپا کرد: « إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي لَبَّيْكَهُ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ » ۸. یقیناً نخستین خانه‌ای که برای [نیایش و عبادت] مردم نهاده شد، همان است که در مکه است، که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است.

زمین مبارک

خود خداوند می‌گوید: این زمینی که دستور دادم خانه را روی آن بسازند، زمین مبارکی است، هم مبارک ظاهری و هم مبارک باطنی است. حتی با چشم هم می‌توانید ببینید: « لِيُشْهَدُوا مَنَاقِعَ لَهُمْ » ۹. مساحت آن قطعه را جبرئیل نشان داد که چند در چند است. قطعه مورد نظر وجود مقدس او است. بنای خانه هم به انتخاب خود خداوند، دو نفر بنام: ابراهیم و اسماعیل بودند. دست بنای اول، به قلبی وصل بود که آن قلب، با ملکوت سماوات و ارض رابطه داشت و آینه انعکاس همه حقایق بود. شما ملاحظه کنید ساختن این خانه را به دست چه کسی سپرده است! نمی‌دانم مسأله را پیرامون همین محور تمام کنیم بعد بیایم سراغ انسان یا روابط مسأله عظمت انسان را با مسأله بیت جداگانه هم بگویم. آن قطعه زمین را خودش برای ساختن حرمش انتخاب کرد، برای ساختن آن بیت بنایی را که انتخاب کرد در رابطه با ملکوت سماوات و ارض بود هر دستی را اجازه نداد خاک بردارد و این بیت را برپا کند: « وَكَذَلِكَ نُبَيِّئُ الْإِبْرَاهِيمَ مَكَانَهُ » ۱۰. و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود بر آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم. مسافر عالم فنا و ساکن عالم بقا بود. چشم او پرده نداشت. گوش او گوش الهی بود. دست او دست ملکوتی بود؛ یعنی اول سراغ کسی رفت که قلبی به تمام معنا کامل داشته باشد. پس از این که او قلب کامل خود را نشان داد خداوند به او گفت: به همراه اسماعیل خانه مرا بنایی کن. یک خانه هم قلب انسان است. قلبی که در سینه من و شما است.

قلب عرش خداست

بین همه زمین‌های هستی موجودات عالم، برای قرار دادن بیت خودش، یعنی قلب، زمین وجود انسان را انتخاب کرد و خانه خود « عرشُ اللهِ الأکبر »، « عرشُ اللهِ الأعظم » و « حَرَمُ الله » خود را در این زمین قرار داد. آن گاه به ابراهیم گفت: حرم را بساز: « أَنْ تَطَهَّرَ ابْنَتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ » ۱۱. ای ابراهیم! آن را پاک بساز و پاک نگه دار؛ اما ساختن زمین وجود ما را حتی به ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی نداد، بلکه مستقیماً خودش این حرم را ساخت. این خانه، غیر از بیت الله است که بین او و بین ساختمان بیت، ابراهیم و اسماعیل واسطه شدند؛ یعنی با دست خودش این خانه دل را برپا کرد و آن را تحویل شما داد. زمینی که زیر بیت است، قابل فروش نیست؛ چون مالک انسانی ندارد. مالک آن قطعه زمین، خدا است. خودش هم آن را وقف کرده است. ابراهیم نگفت: « وَقَفْتُ هَذَا الْبَيْتَ لِلَّهِ ». آن قطعه زمین، وقف ازلی و ابدی است. متری صد میلیون تومان، دویست میلیون تومان یا ده هزار میلیارد تومان، به کسی اجازه نمی‌دهند که این حرف‌ها را بزند؛ چون قابل خرید و فروش نیست؛ اما زمین وجود تو مهم‌تر از زمین کعبه است؛ چون این جا دیگر واسطه‌ای در ساختن بیت نبوده است و خود خدا بیت را ساخته است. با این وصف، زمین وجود انسان چه مقدار می‌ارزد؟

مؤمن از کعبه بالاتر است

زمین وجود انسان بالا-تر از زمین کعبه است. شما «فَضَّلْنَا مِمَّا خَلَقْنَا» هستید، محل «عَرْشُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ» هستید، محل «عَرْشُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ» هستید. این محل را چند می‌شود فروخت آیا با عقل بشر می‌توان برای زمین وجود انسان قیمت تعیین کرد؟ اما متأسفانه امروزه انسانها اصل زمین را با دشمنان صاحب زمین، رایگان معامله کرده‌اند. روی این زمین زنا می‌شود، مشروب ریخته می‌شود، با ابزار این زمین، قمار می‌شود، ربا خواری می‌شود، دروغ گفته می‌شود، غیبت و خدعه انجام می‌گیرد، حیوانیت، درندگی، خونریزی، خیانت، جنایت و ظلم می‌شود. این‌ها همه معامله با دشمن خدا است. مخالفت با دستورات الهی یعنی زمین را به شیطان فروختن و چیزی هم دریافت نکردن؛ یعنی انسان به شیطان بگوید: زمین ما را برای هر چه می‌خواهی، استفاده کن. باید دید اکنون این حرم دست کیست؟ ای جوان محترم! حرم خدا این «عَرْشُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ» الان جای چه بتی است؟ ای کسی که عمری را سپری کرده‌ای! حرم الله شما الان دست کیست؟ «تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» ۱۲. ثروت را بسیار دوست دارید. آیا فقط پول در قلب می‌غلطانید، مگر خدا صندوق پول درست کرده است؟ این جا بیت الله است. ای انسانی که آتش شهوت تو شعله‌ور است، آیا اینجا جای چهره نامحرم‌ان است؟ مکه‌ای‌ها پانصد سال در را باز نمی‌کردند که این بت‌ها را از درون حرم خدا بیرون بریزند. تو هم این همه بت در حرم قلب جای داده‌ای و در آن را هم باز نمی‌کنی که آنها را بیرون بریزی چرا بیگانه را به حرم الهی راه دادی و دنیا و آخرت خود را فروخته‌ای؟ زمین وجود خودت را به چه قیمتی معامله کرده‌ای؟ این جا وقف ابدی بوده است. چگونه به وقف دست زدی؟ به چه اجازهای آن را فروختی؟ اگر فروخته‌ای، چرا پول آن را نمی‌گیری؟ هیچ پولی هم نگرفته‌ای و معامله کرده‌ای! یک نفر با آمریکا، یکی با لنین، یکی با مارکس، یکی با منافقان، یکی با شکم، یکی با زن، یکی با دختر محله‌شان و یکی با اسکناس معامله کرده است. زمین وقف ازلی و ابدی را که خدا در آن است، حرمی که خود خدا آن را ساخته است، چون مهم‌تر از بیت الله بوده است، آن را از دست داده‌ای؟

جفای در حق یوسف

قیمت یوسف چند است؟ این موجود الهی را از دامن یعقوب ربودند و کاروانی را در بازار مصر به حراج گذاشت. خریداران غلام هم ریختند در بازار و به سراغ این کاروان آمدند. برادرانش که ارزشی برای او قائل نبودند. قرآن مجید عقیده ندارد که برادرانش او را فروختند. آنان فقط دو نقشه در خانه ریختند و گفتند: «اقْتُلُوا يُوسُفَ» ۱۳؛ یا او را بکشیم و نابود کنیم و یا این که «وَأَلْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» ۱۴؛ او را داخل چاه بیندازیم. اگر زنده ماند، چند نفر می‌آیند و او را می‌برند و شر او کنده می‌شود. پس برادرانش او را فروختند؛ چون اصلاً ارزشی برای این جنس قائل نبودند. کاروان هم در بازار مصر گفت: این غلام را می‌فروشیم. خداوند می‌فرماید: «وَشَرَّوهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَّ هِمَّ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» ۱۵. او را به بهایی ناچیز، درهمی چند فروختند و به او بی‌رغبت بودند. دراهم معدوده چه قدر است؟ حضرت می‌فرماید: به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد هشت درهم یا هشت دینار یا کم‌تر است. در بعضی از روایات هم چهار درهم نقل شده است. او را فروختند و بعدها معلوم شد که چه کسی را به چه قیمتی فروخته‌اند، آن زمان که یوسف «مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» ۱۶ شد. خدا در سوره مبارکه یوسف، وضع یوسف را شرح می‌دهد که چه گوهری بود و آنان چگونه در حق او نادانی کردند. برخی از ما نیز زمین وجود خود و حرم خود را، که وقف ازلی و ابدی است و خداوند آن را به دست خود ساخته است، چه ارزان می‌فروشیم.

مقامات یوسف

مقام اول: یک مقام یوسف این بود که خدا از او در بوته انواع آزمایش‌ها، گوهری ناب ساخته بود برای خودش که به موجودات عالم بگوید: من خدایی هستم که یوسف دارم. می‌گویند: هر سلطانی که روی تخت می‌نشیند، یک گوهر قیمتی را در دست

خود نگه می‌دارد که به آن دل خوش است. خدا در قرآن می‌گوید: این گوهر ناب را ساخته بودم تا در دستم باشد و به او دل خوش باشم. مقام دوم: «إِجْتَبَيْهِمْ بِعُبُودِيَّتِهِ». همه آثار بندگی را در یوسف ظهور داده بودم. آن زمان که در دامن پدرش بود، بندهام بود. آن گاه که زیر دست ده برادر خود، کتک می‌خورد، بنده من بود. آن وقت که ته چاه افتاده بود، در فضای بندگی من بود. آن هنگام که کاروانیان او را بیرون آوردند، بنده من بود؛ وقتی او را فروختند، بنده من بود. هفت سال گرفتار آن زن مصری شد، بنده من بود و در حکومت مصر، که نه سال به زندان افتاد، بنده من بود؛ چون زمین او وقف ازلی و ابدی است و نمی‌توان آن را با کسی معامله کرد، نه با کاروان، نه با زلیخا، نه با زندان، نه با کتک، نه با جدایی از پدر و مادر و نه با هیچ چیز دیگر. وقتی هم که روی تخت سلطنت مصر قرار گرفت، باز هم بنده من بود. وقتی هم که از دنیا رفت کلامش این بود: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» ۱۷. جانم را بگیر و به شایستگان ملحقم کن. باز هم بنده من بود. مقام سوم: او: «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» ۱۸. و هنگامی که یوسف به سن کمال رسید، حکمت و دانش به او عطا کردیم. به او علم داده بودم، نه از این علم‌هایی که در کلاس درس، استاد به ما آموزش می‌دهد. این‌ها علم الفاظ است. از اول کتاب‌های درسی تا آخر، همگی الفاظی است که ما ذهنمان را از آنها پر می‌کنیم و بعد با آنها محاوره می‌کنیم. به یوسف علمی دادم که همه درهای ملکوت و رحمت مرا به کمک آن، باز کرد و پیش آمد. ما هنوز روی چهارپایه منبر گرفتار هستیم. چند روز دیگر صدای ما ضعیف‌تر می‌شود و از قیافه هم می‌افتیم و تمام می‌شود و دیگری را به جای ما می‌آورند. مقام چهارم: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» ۱۹. حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد، و آن که به او حکمت داده شود، بی‌تردید او را خیر فراوانی داده‌اند. آیا حکم یعنی حکومت مصر است؟ گمان نمی‌کنم که آن صندلی این اندازه مهم باشد که خدا در قرآن، از آن تعریف کند. مقام پنجم: «و يُعَلِّمُكَ مِّن تَأْوِيلِ الْأَعَادِيثِ» ۲۰. و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تفسیر خواب‌ها به تو می‌آموزد. او را به عالم خواب راه دادم. یک نفر، در جای دیگر خواب می‌دید و او می‌توانست در عالم خواب او قرار بگیرد و همه چیز را ببیند و به او بگوید. مقام ششم: که بالاترین سرمایه‌ای است که همه انبیای خدا داشتند: «كَانَ عَبْدًا مُّتَّقِيًّا». سراسر وجود یوسف، تقوای محض بود. مقام هفتم: «عَبْدًا صَبُورًا». بنده‌ای بود که هیچ حادثه‌ای نتوانست او را از خدا جدا کند. مقام هشتم: «كَانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ». واژه «محسن» در قرآن، فراوان آمده است؛ مانند: «وَمَن يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» ۲۱. و هر کس همه وجود خود را به سوی خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد، بی‌تردید به محکم‌ترین دستگیره چنگ زده است. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَوَافِرِينَ الْعَنِظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» ۲۲. آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از [خطاهای] مردم در می‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. «إِنَّهُ مِّن يَّتَقَى وَيَصْرِبْ فَإِنَّ اللَّهَ لَآ يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» ۲۳. گفتند: شگفتا! آیا تو خود یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است. همانا خدا بر ما منت نهاده است. بی‌تردید هر کس پرهیزگاری کند و شکیبایی ورزد، [پاداش شایسته می‌یابد]؛ پس خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند. به نظر می‌رسد که این «محسن»، جامع همه آن محسنات است. مقام نهم: «وَالصَّالِحِينَ»؛ از عباد صالح من بود. عبد صالح کیست؟ قمر بنی‌هاشم را عبد صالح می‌نامند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ». مقام دهم: قرآن می‌گوید: یوسف از صدیقین بود. این ده مقام الهی، در یوسف بود؛ ولی او را به بازار برده‌فروش‌ها بردند و به کم‌ترین قیمت فروختند. بعدها که یوسف را شناختند، تازه دریافتند که چه جنسی را به چه قیمت فروخته‌اند.

ارزش وجود

برخی از ما هم که وارد برزخ می‌شویم، تازه درمی‌یابیم که زمین وقفی ازلی و ابدی وجود خود را به کم‌ترین قیمت فروخته‌ایم و پول آن را هم نگرفته‌ایم. آن زمان تازه می‌خواهیم که کالایی فروخته شده خود را پس بگیریم؛ اما خریدار که با ما به برزخ نیامده

است. او جنس‌ها را خریداری کرده است و استفاده کرده است و برای ما لاشه‌ای با یک پرونده سیاه گذاشته است. پرونده‌ای که هر صفحه آن را که ورق می‌زنند، می‌بینند پر از معصیت، خطا، لغزش، اشتباه، کسالت، سستی، روزه‌خواری، بی‌نمازی، خنده به انقلاب، تهمت به رهبر، بی‌توجهی، شکم‌چرانی و شهوت‌رانی است. یک لاشه عجیب باقی مانده است. دشمن کار خود را کرده و فرار کرده است و تو به زندان خود افتاده‌ای. «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمُ اللَّهِ»، «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ» و «مَاهِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَرْضُ اللَّهِ». قلب انسان مؤمن، یک زمین و یک حرم است این دست و چشم و گوش و لب و زبان، همان ستون‌های مسجد الحرام و چراغ‌ها و بلندگوهای آن هستند؛ ولی سخن اصلی این است قیمت این زمین چقدر است؟ «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَ سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» ۲۴. اینجا قبله نماز است. این جا محل تجلی صاحب بیت است آن بیت صدا ندارد؛ اما این خانه صدا دارد. آن را ابراهیم، یعنی یک انسان قلب‌دار ساخته است؛ اما این را خدا خودش ساخته است. بنابراین به چه قیمتی می‌ارزد؟ باید دید که با چه کسی می‌خواهی معامله کنی تا قیمت آن مشخص شود. وقفیت این زمین، سنگین‌تر از وقفیت زمین بیت است. خود بیتش هم که مهم‌تر از آن بیت است. یوسف وجود تو چند می‌ارزد؟ یک تومان؟ اندکی پول؟ دو تکه زمین؟ یک گناه؟ این زمین چند تومان می‌ارزد؟ خانه‌اش چطور؟ خوش به حال کسانی که خود را شناختند! خوش به حال کسانی که مواظب یوسف وجود خود بودند! خوش به حال کسانی که خود را نفروختند! خوش به حال کسانی که خود را با غیر خدا معامله نکردند. آنان فقط می‌گویند: خدا. عشقشان خدا است. دلشان خدا است. وجودشان خدا است. مظهر اسما و صفات هستند. وجه الله هستند و غیر از دوست هیچ چیز دیگر را نشاخشند. نمی‌خواستند هم بشناسند؛ چون فایده‌ای برای آنان نداشت. به دنبال هیچ چیزی هم در این دنیا نرفتند و هر قدمی که برمی‌داشتند، عالم دنبال آنان می‌دوید.

پی‌نوشت‌ها

۱. کثر العمال : ۱۵/۳۸۲ . الانعام (۶) : ۱۲۲ . ۳ . زمر (۳۹) : ۴ . ۹ . فاطر (۳۵) : ۱۹ - ۲۲ . ۵ . سجده (۳۲) : ۱۸ . ۶ . حج (۲۲) : ۳۲ .
۷. بحار الأنوار : ۶۷/۲۵ . ۸ . آل عمران (۳) : ۹۶ . ۹ . حج (۲۲) : ۲۸ . ۱۰ . انعام (۶) : ۷۵ . ۱۱ . بقره (۲) : ۱۲۵ . ۱۲ . فجر (۸۹) : ۲۰ .
- ۱۳ . یوسف (۱۲) : ۸ . ۱۴ . یوسف (۱۲) : ۹ . ۱۵ . یوسف (۱۲) : ۲۰ . ۱۶ . انعام (۶) : ۶ . ۱۷ . یوسف (۱۲) : ۱۰۱ . ۱۸ . یوسف (۱۲) : ۲۲ . ۱۹ . بقره (۲) : ۲۶۹ . ۲۰ . یوسف (۱۲) : ۶ . ۲۱ . لقمان (۳۱) : ۲۲ . ۲۲ . آل عمران (۳) : ۱۳۴ . ۲۳ . یوسف (۱۲) : ۹۰ . ۲۴ . بحار الأنوار : ۵۵/۳۹ .

جلسه ۸

جایگاه انسان

بعثت انبیای گرام الهی مهم‌ترین حادثه در آفرینش از نظر منفعت و سود است. انسان در عالم خلقت، در بین موجودات هستی مکان و ارزش خاصی دارد. پوششی که به ویژه از عالم معنا خداوند برای انسان قرار داده و خیمه‌ای که از معنویت برای او برپا کرده، دلیل بر این است که این موجود، از ارزشی برخوردار است که دیگر موجودات عالم این جایگاه را ندارند. وظیفه انسان هم در برابر این همه محبت و عنایت و این همه ابراز علاقه و عشق خدا این است که در پوشش معنوی نفس و زیر خیمه الهی قرار بگیرد و با همه هستی، از این برنامه‌های معنوی تغذیه کند، تا به جایی برسد که پیغمبر می‌فرماید: دست ملک مقرب از آن جا کوتاه است. این سفر هم مخصوص انبیا و ائمه طاهرین نیست؛ چنانچه مقام عصمت، مخصوص این بزرگواران و انحصاری نیست. ما هیچ دلیلی نداریم که عصمت مقامی است مخصوص انبیا و ائمه قدس سرهما و دیگران نمی‌توانند در این شأن قرار بگیرند.

مقام عصمت

خداوند متعال در سوره مبارکه احزاب، مریم کبری را همراه با مقام عصمت معرفی می‌کند. دلایلی هم خارج از قرآن مجید داریم که بسیاری در تاریخ عالم، از جمله زینب کبری، قمر بنی‌هاشم و علی اکبر قدس سرهما مقام عصمت داشته‌اند. به ویژه در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که وقتی حضرت علی اکبر را معرفی کردند، فرمودند: در همه مدت عمرش یک لحظه این مرد بزرگ الهی از عمل صالح جدا نبود. در عمری که خدا به او داده بود، هرگز جایی برای ورود گناه نگذاشت. یک لحظه، کم‌تر از یک چشم بهم زدن است. اگر انسان یک لحظه غفلت نداشته باشد، راه به شیطان ندهد، راه به هوای نفس ندهد، راه به طغیان غرایز و امیال و شهوات ندهد، انسانی که دارای آزادی و اختیار است، از این آزادی و اختیار، کم‌تر از یک لحظه سوء استفاده نکند، این مقام عصمت است. میان انسان‌ها کسانی پیدا شدند که آسمان و زمین در برابرشان تعظیم می‌کرده است: این حسین است که بر تعظیم او عرش قامت را دو تایی می‌کند این حسین است کز غبار کوی او حورِ جنت توتیایی می‌کند این حسین است کز برایش جبرئیل وحی را نغمه‌سرای می‌کند در بین ما انسان‌ها کسانی پیدا شدند که پروردگار عالم به انبیا دستور داده است که کمال احترام را درباره آنان رعایت کنید. کمال احترام درباره یک نفر رعایت شود، یعنی همه عالم احترامش را رعایت کرده‌اند: «مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَيِّمَاتِكَ» ۱. از بعثت انبیا، امامت ائمه، نزول کتب آسمانی می‌توانیم دریابیم که دارای چه شخصیتی هستیم. انسان عبارت از بدن، مغازه، اداره و خانه نیست. ما غیر از آن چیزی هستیم که عده‌ای گمان می‌کنند. انسان دریایی بیکران است. از این که دور او را ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر و دوازده امام و این همه کتاب آسمانی، این همه علم و حکمت و عرفان و فلسفه و منطق و اصول و علم اجتماع و علم تربیت احاطه کرده است، معلوم می‌شود که موجود بسیار برجسته‌ای است. اگر برجسته نبود، برای حفظ و رشد او این اندازه سرمایه به کار نمی‌رفت.

عقل و قلب، بزرگ‌ترین نعمت‌ها

درون انسان را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم خداوند شیرین‌ترین میوه هستی و پرمفعت‌ترین مایه خلقت، که عقل است و والاتر از عقل، وسیع‌ترین ظرف عالم آفرینش را، که قلب می‌باشد، به انسان عطا نموده است. اگر قلب و عقل، هر دو را از انسان بگیرند، انسان به یک حیوان پست تبدیل می‌شود و چیز دیگری برای او باقی نمی‌ماند. با همین عقل و فهم می‌تواند با آن همه نیروی بیرونی رابطه برقرار کند، چون استخوان و گوشت و پوست این ظرفیت را ندارد. با استخوان و گوشت و پوست می‌تواند با آب و مواد غذایی و هوا و آفتاب تماس بگیرد که این رابطه را همه حیوانات عالم هم دارند. وسیله رابطه ما با فضای الهی، نبوت، امامت و آیات کتاب خدا، عقل و قلب است: «الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةٍ مِنَ الْكَعْبَةِ» ۲. قلب مؤمن از بیت الله باارزش‌تر و مهم‌تر است. چون وقتی می‌خواست بیت را بسازد، زمین را که انتخاب کرد، بنیایی قلب‌دار را آورد که بیت انعکاسی از قلب او باشد و «هُدًى لِلْعَالَمِينَ» گردد: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ» ۳.

ارزش کعبه به قلب مومنان است

این «هُدًى لِلْعَالَمِينَ» برای آن چهار سنگ سیاه و یک تخته گل نیست. این «هُدًى لِلْعَالَمِينَ» ریشه در قلب ابراهیم و امامت و نبوت او دارد. این آثاری از آن قلب است قلبی هم که قرآن مجید می‌گوید، همین قلب است. این قلب است که همه معانی از او سرچشمه می‌گیرد. قرآن مجید نیز فهم را به قلب نسبت می‌دهد که واسطه دریافت است. خداوند در سوره مبارکه بلد می‌فرماید: «لَا آؤُفِسُّ مِنْهَا الْبَلَدُ» ۴. قسم به این بلد! چه هنگام؟ «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَاذَ الْبَلَدِ» ۵. یعنی ای پیامبر: اگر تو نباشی، من به این بلد قسم

نمی‌خورم. من به سنگ و گل و چوب قسم نمی‌خورم، بلکه با بودن تو به این بلد قسم می‌خورم. ارزش این قسم مال تو است. بیت و مسجد و زمین ارزشش را از تو می‌گیرد. «وَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ» ۶؛ قسم به تو و قسم به دخترت، زهرا! «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» ۷. قسم به این شهر، در حالی که تو در آن هستی. این آیه می‌خواهد بگوید: فعلاً در سراسر کره زمین، یک پدر و یک فرزند، بیش‌تر نیست که بتوان نام پدر و فرزند را روی آنان گذاشت، آن هم تو و فرزندت هستی. دیگران فعلاً راه را اشتباه می‌روند. سوره مربوط به اوائل بعثت است. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ». من انسان را در کوشش و زحمت و رنج قرار دادم. اگر انسان می‌خواهد به تو و قلب تو برسد، اگر می‌خواهد فرزندش مانند دختر تو باشد و به مقامات ملکوتی برسد، باید زحمت بکشد، باید در جهت منافع قلب، عقل، نفس، روح و تصفیه خود حرکت کند و برای تصفیه اعضا و جوارحش با نشاط کامل زحمت بکشد. «لَا آأُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» بلد سه مفهوم دارد: یکی حرم است. حرم کجا است؟ از چهار سوی کعبه، در یک خط مستقیم، تا چهار فرسخ حرم است. درون حرم، مسجد الحرام است و درون مسجد، بیت الله است.

شرایط ورود به حرم الهی

از سراسر عالم، اگر کسی بخواهد وارد حرم شود، باید شرایطی را رعایت کند. از خانه‌اش که بیرون می‌آید، اولین کاری که باید بکند، این است که همه اموالش را غربال کند تا هر چه حرام و شبهه‌ناک است، بیرون بریزد. پس از آن باید خود را غربال کند. ریا، غرور، کبر، عجب، حسد، حرص، کینه و خودبینی، نگاه به نامحرم، آواز حرام شنیدن و سخن حرام گفتن، همه را بیرون بریزد. وارد مدینه که شد، باز به حساب خود برسد تا تصفیه بیشتری پیدا کند. بعد در مسجد شجره، خود را حسابی تصفیه کرده و خالص شود. لباس‌های پاک و خالص را از این بدن پاک و خالص، به خاطر رنگ و دوختش در بیاورد و با دست خود، خودش را کفن کند؛ یعنی حسابی بمیرد از آن چه بوده است و به خدا زنده شود، مُحرم شود و لیبیک بگوید. امام زین العابدین هنگام صبح وقتی لباس‌هایش را در آورد، دو حوله را که به خود بست، تا بعد از ظهر در مسجد اشک می‌ریخت و لیبیک می‌گفت و ذکر را به پایان نمی‌برد. گفتند: آقا! کاروان رفت، لیبیک گفتن که چیزی نیست، آن را بگو تا حرکت کنیم. او می‌داند که لیبیک گفتن بسیار معنا و مفهوم دارد. فرمود: نمی‌توانم بگویم، می‌ترسم بگویم: آمدم و آنان در جوابم بگویند: نمی‌خواستیم بیایی، کجا آمدی؟ این چه آمدن است که تو آمدی؟ اموری هم بر محرم حرام می‌شود. مگر می‌خواهی کجا بروی؟ به حرم که می‌رسی، این جا دیگر امنیت کامل الهی است؛ یعنی اگر درختی بیرون از حرم روییده باشد و سایه آن، داخل حرم افتاده باشد، اگر چند کبوتر روی شاخه این درخت نشسته باشند، انسان حق ندارد با حرکتی بی‌جا آن کبوترها را بترساند و آن‌ها را پرواز دهد، و اگر چنین کند کفاره بر او واجب می‌شود. هنگامی که وارد حرم شدی، نمی‌توانی هیچ جای آن را خاص خود بدانی. در هر مقامی که هستی، حتی یک نفر محافظ هم حق ندارد همراه تو داخل حرم شود. آن جا ذلیل هستی. در شهر خودت آقا هستی؛ اما آن جا کسی نیستی. یک اسلحه دنبال شما نباید بیاید: «وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» ۸. یعنی: شرایط حرم مرا هر کس رعایت نکند، منتظر دردناک‌ترین عذاب قیامت باشد. این تازه حرم گلی است. امام حسن و امام حسین بیست و پنج سفر با هم‌دیگر، با پای برهنه، از درون اتاقشان در مدینه بیرون آمدند و نود فرسخ را تا مسجد الحرام طی کردند، در حالی که شتر و پول هم داشتند. این دلیل بر آن است که حرم چه اندازه عظمت دارد که ائمه پیاده می‌آمدند. هنگامی که به مسجد الحرام رسیدی، یک باره وارد مسجد نشو! صورتت را به دیوار بیرون مسجد بگذار و بگو: اَللّهُمَّ هَذَا الْبَلَدُ بَلَدُكَ وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ، وَ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبِيدُ عِبِيدُكَ يَا مُحْسِنُ! قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ فَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ. اگر خوابت می‌آید یا خسته‌ای، به حرم نرو. در مسجد الحرام دور هم جمع برای گفتن و خندیدن نشوید. چون همه انبیاء و اولیاء الهی در این مسجد، صورت خود را روی خاک گذاشته‌اند. قدم به قدم این مسجد، پر از اشک زین العابدین و ابی عبدالله و

امیرالمؤمنین علیه السلام است. این‌ها برخی از شرایط ورود به حرم الهی است.

شرایط حرم دل

قلب هم شرایطی دارد. اگر شرایط آن را رعایت کنید، حیثیت حرم الهی را نگه داشته‌اید؛ اما اگر این شرایط را رعایت نکنید، مانند کعبه که به دور از چشم انبیا بتکده شد و سیصد و شصت بت در آن آویزان کردند، در این جا سیصد و شصت هزار بت آویزان می‌کنند. شرایط این حرم چیست؟ شرط اول: توحید است. توحید یعنی چه؟ یعنی سر تا پا عاشق حق شدن است. چگونه عاشق حق شویم؟ حق را بشناس تا عاشقش شوی. از کجا او را بشناسم؟ صفات و اسمایش را در هزار آیه قرآن بخوان یا از دیگران بپرس: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ». از طریق کمیل و علی علیه السلام خدا را بشناس که خدا با کیست. از طریق دعای عرفه ابی عبدالله و دعای ابوحمزه ثمالی خدا را بشناس. شرط اول شرط باطنی است. شرط دوم: تقوا است. تقوا یعنی چه؟ یعنی از اول پانزده سالگی یا نه سالگی، منتظر ملک الموت باشد؛ یعنی مُحرم بودن در برابر گناهان. حرم خدا است. زنا حرام است، محرم باش! ربا، ظلم، تحمیل کردن خود بر مردم، ربا، حرص و بخل حرام است، محرم باش! غیبت حرام است، تهمت حرام است، فحش دادن حرام است، از این‌ها پرهیز تا با تقوا گردی. شرط سوم: متخلق بودن به اخلاق خدا است: «تَحَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» ۹، «تَحَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرَّؤُوحَاتِيِّينَ». روحانین در این جا یعنی ارواح انبیا. شرط چهارم: ادای همه واجبات بدنی و مالی. این چهار دیوار را که دور این حرم بکشی قلبت می‌شود قلب سلیم. در قیامت که وارد شدی یک بازار بیشتر نیست و در آن بازار هم یک خریدار بیشتر نیست. جنس هم یک جنس بیشتر نیست: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» ۱۰. روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خباثت] به پیشگاه خدا بیاورد.

پی نوشت‌ها

۱. زیارت امین‌الله. ۲. بحار الأنوار: ۶۴/۷۱. ۳. آل عمران (۳): ۹۶. ۴. بلد (۹۰): ۱. ۵. بلد (۹۰): ۲. ۶. بلد (۹۰): ۳. ۷. بلد (۹۰): ۴. ۸. حج (۲۲): ۲۵. ۹. بحار الأنوار: ۵۸/۱۲۹. ۱۰. شعراء (۲۶): ۸۸-۸۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به

بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۶۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز

بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

